

جایگاه اهل بیت (ع) در جهان هستی



مؤلف: محمد تقی صر فی پور



خلقت نور اهل بیت (ع) قبل از همه

اگر انسانها چه مسلمان و چه غیر مسلمان درباره زندگی و خصوصیات اهل بیت (ع) بررسی دقیقی کنند، متوجه می شوند که اینان از هر جهت عجیب و شگفت انگیز می باشند. اگرچه در ظاهر مانند دیگران متولد شدند و زندگی کردند و بعد رحلت نمودند، اما جایگاه آنان در نزد خدا و عملکردشان در زندگی دنیوی مانند بندگی و عبادتشان و خصوصیات اخلاقی و علم و معجزات و شاگردانشان با دیگران حتی پیامبران و اولیاء خدا قابل مقایسه نبوده و کسی نمی تواند مانند آنان باشد.

از جمله ویژگی آنها این است که خداوند نور و روح آنان را قبل از هر چیز دیگر خلق نمود. و از این بالاتر، پیامبران دیگر و ملائکه و بهشت و عرش و خورشید و ماه و علم و عقل، از نور پیامبر اسلام (ص) خلق شده اند. به سخن زیر توجه نمائید:

اولین مخلوق؟

جابر بن عبد الله انصاری از رسول خدا (ص) پرسید: اولین مخلوق خدا چه بود؟ فرمود: ای جابر! نور پیغمبرت بود که خدا اول آنرا آفرید و سپس از او هر چیز دیگر را خلق کرد. وقتی خدا نور مرا خلق کرد، تا مدتی نور مرا در مقام **قرب** قرار داد. بعد این نور را **چهار قسمت** کرد. از یک **قسم عرش** را آفرید. از یک **قسم کرسی** را آفرید. از یک **قسم حاملان عرش** را آفرید و قسم چهارم را در مقام **حُب** قرار داد. سپس آنرا به چهار قسمت نمود و از یک **قسم لوح** را آفرید. از یک **قسم قلم** را آفرید. از یک **قسم بهشت** را آفرید و قسم چهارم را در مقام **خوف** قرار داد. سپس آنرا به چهار قسمت نمود و از یک **قسم ملائکه** را آفرید. از یک **قسم خورشید** را آفرید و از یک **قسم ماه** را آفرید و قسم چهارم را در مقام **رجاء** قرار داد. سپس آنرا چهار قسمت کرد. از یک **قسم عقل** را آفرید. از یک **قسم علم و حلم** را آفرید. از یک **قسم عصمت** را آفرید و قسم چهارم را در مقام حیات نگاه داشت. سپس آنرا به **صد و بیست و چهار هزار** نور

تقسیم کرد و از هر نوری **پیامبری** را آفرید و از ارواح آنان، ارواح اولیاء و شهداء و صالحین را بیافرید. (المیزان ذیل آیه 32 بقره)

فخر فروشی؟

آدم (ع) و حوا (ع) در بهشت فردوس آمده است که وقتی خداوند آدم و حوا را خلق کرد. آندو فخر می فروختند. آدم به حوا گفت: خداوند متعال مخلوقی بهتر از ما نیافریده است. در این موقع خدا به جبرئیل دستور داد تا آندو را به بهشت فردوس ببرد. وقتی وارد فردوس شدند، دیدند دختری بر روی تختی از تخته‌های بهشت نشسته و تاجی از نور بر سر و دو گوشواره از نور در گوش دارد و از نور صورتش، فردوس روشن است.

آدم (ع) به جبرئیل گفت: ای حبیب من جبرئیل! این دختر که از نور صورت او بهشت روشن است، کیست؟ جبرئیل گفت: این فاطمه (س) دختر پیغمبر آخر الزمان است. تاجی که بر سر دارد، شوهرش علی (ع) و دو گوشواره اش، حسن (ع) و حسین (ع) هستند. و او از چهار هزار سال قبل از خلقت شما موجود بوده است. (فاطمه سرور زنان عالم ص 15)

فرشته محمود

قبل از ازدواج فاطمه (س)، روزی فرشته‌ای بنام محمود که دارای بیست و چهار صورت بود، نزد پیامبر اسلام (ص) آمد. رسول خدا (ص) پرسید: ای دوستم جبرئیل! تاکنون تو را اینگونه ندیده بودم؟ فرشته گفت: من جبرئیل نیستم بلکه من محمودم که خداوند مرا فرستاده تا نور را باز دواج نور در بیاورم. پیامبر اسلام (ص) فرمود: چه شخصی را به چه شخصی؟ گفت: فاطمه را به علی.

در این هنگام چشم رسول خدا به کتف محمود افتاد. که بر آن نوشته بود: محمد رسول الله. علی وصیه.

پیامبر (ص) پرسید: از چه زمانی این عبارت بر کتف تو نوشته شده است؟

محمود گفت: بیست و چهار هزار سال قبل از اینکه خداوند آدم (ع) را خلق کند. (فاطمه سرور زنان عالم ص 31) سؤال قریش از پیامبر (ص) روزی عده‌ای از قریش نزد پیامبر اسلام (ص) آمدند و گفتند: چگونه شما برترین پیامبر هستی در حالیکه آخر پیامبران می‌باشی؟

حضرت فرمود: من اولین کسی بودم که به خدا ایمان آوردم و اولین کسی که به ندای پروردگار که فرمود: **الستُ برکم؟ لَبیک** گفتم.

برتر از فرشتگان

رسول خدا(ص) به علی (ع) فرمود: ای علی! اگر ما نبودیم خداوند آدم و حوا و بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را نمی آفرید!

چگونه ما از فرشتگان برتر نباشیم و حال آنکه ما در توحید و خداشناسی، و در معرفت و تسبیح و تقدیس و تهلیل پروردگار بر آنها سبقت گرفتیم. زیرا نخستین چیزی که خداوند آفرید، ارواح مابود که خداوند ما را به توحید و تمجید خود گویا ساخت. سپس فرشتگان را آفرید و چون آنها ارواح ما را یک نور مشاهده کردند. امور ما را عظیم شمردند، پس ما تسبیح گفتیم تا فرشتگان بدانند که ما هم مخلوق هستیم و خدا از صفات ما منزّه است.

از تسبیح ما ملائکه نیز تسبیح گفتند و خدا را از صفات ما منزّه دانستند و چون عظمت مقام ما را مشاهده کردند، ما تهلیل (لا اله الا الله) گفتیم تا ملائکه بدانند که الهی بجز الله نیست.

پس هنگامیکه بزرگی محل (و مقام) ما را دیدند، خداوند را تکبیر گفتیم تا بدانند که خداوند بزرگتر از آن است که درک شود و موقعیت او عظیم است و ما خدایانی نیستیم که واجب باشد در عرض خدا و یا پائینتر از او عبادت شویم! پس هنگامیکه قدرت و قوّه ما را دیدند، گفتیم: لا حول و لا قوّه الا بالله العلی العظیم تا بدانند که هیچ نیروئی جز نیروی الهی نیست.

و چون نعمتی که خداوند بر ما داده و طاعت ما را واجب فرموده، مشاهده کردند، گفتیم: الحمد لله. تا بدانند که حقوق خداوند متعال بخاطر نعمتهائی که به ما داده چیست. فرشتگان هم الحمد لله گفتند.

پس فرشتگان به وسیله ما به معرفت و تسبیح و تهلیل و تمجید خداوند متعال راهنمائی شدند.

سپس خداوند متعال آدم(ع) را آفرید و ما را در صُلب او قرار داد و به فرشتگان امر فرمود تا بخاطر احترام ما که در صلب آدم بودیم، براو سجده کنند. در واقع سجده آنها بندگی خداوند بود و احترام و اطاعت آدم بود که مادر پشتش بودیم.

و چگونه از ملائکه برتر نباشیم و حال آنکه در معراج وقتی به آسمانها بالا رفتیم، جبرئیل برای نماز جماعت بمن گفت که جلو بایست!

گفتم: ای جبرئیل بر تو پیشی بگیرم؟

گفت: آری زیرا خداوند تبارک و تعالی پیامبرانش را بر همه فرشتگان برتری داده و تورا بخصوص برتری داده است. من جلو ایستادم و برای آنها نماز خواندم. البته فخر فروشی نیست.

وقتی به حجابهای نور رسیدیم، جبرئیل بمن گفت، پیش برو اولی خودش ماند.

گفتم: ای جبرئیل! در چنین جائی از من جدا می شوی؟

گفت: خدایم دستور داده که از اینجا فراتر نروم.

من بالا رفتم تا در جائیکه با خدا سخن گفتم.

ندا رسید که: ای محمد! تو بنده من هستی و من پروردگار توام! مرا عبادت کن و بر من توکل نما که تو نور من در بندگانم و رسول من در مخلوقاتم و حجت من در آفریدگانم هستی! بهشتم را برای کسیکه از تو پیروی کند آفریدم و دوزخم را برای کسیکه نافرمانیت کند، قرار دادم و کرامتم را برای اوصیای تو واجب نمودم و ثوابم را برای شیعیان تو قرار دادم.

گفتم: خدایا! اوصیای من کیانند؟

نداشد که: ای محمد! اوصیای تو همانها هستند که نامشان بر ساق عرش نوشته شده است. که اول آنها علی بن ابیطالب و آخرین آنها مهدی امت من است. (مکیال المکارم ج 1 ص 57)

امتحان قبل از خلق شدن در زیارتنامه حضرت فاطمه (س) آمده است که:

ای امتحان شده! خدا قبل از اینکه تو را خلق کند، شمارا آزمایش کرد و تو را صبور یافت. (مفاتیح الجنان)

روح بدون بدن!

امام صادق (ع): در حدیث قدسی است که خدا فرمود: ای محمد! من، تو و علی را قبل از آسمانها و زمین و عرش و دریاها، بصورت نور آفریدم یعنی روح بدون بدن! و تو بعد از آن، همیشه مرا تهلیل و تمجید می کردی. سپس روح شمارا دونیم کردم و هر نیم را هم دونیم کردم که از آن، تو و علی و حسن و حسین خلق شدید. سپس امام صادق (ع) فرمود: بعد از آن خداوند، فاطمه را از نور که روح بدون بدن است آفرید... و نور خود را در ماهم جاری کرد. (اصول کافی ج 3 ص 258)

در یک سایه سبز رنگ!

مفضل به امام صادق (ع) گفت: زمانیکه شما در (اظله) بودید در چه حالی بودید؟ فرمود: ای مفضل! کسی جز ما نزد خدا نبود و مادر یک سایه سبز رنگ، او را تسبیح می گفتیم و تقدیس می نمودیم و به بزرگواری یاد می کردیم. جز ما نه فرشته مقرب بود و نه صاحب روحی بود! تا اینکه خدا خلقت اشیاء را شروع کرد و ملائکه و غیر آنها را خلق نمود و علم آن را بماداد. (اصول کافی ج 3 ص 262)

ندای منادی

امام صادق (ع): حقیقتا ما اولین خاندانی هستیم که خدا نام ما را بلند کرد. زیرا وقتی خداوند، آسمانها و زمین را خلق کرد، دستور داد که منادی سه بار ندا کند:

اشهد أن لا اله الا الله. اشهد أن محمدا رسول الله. اشهد أن عليا امير المؤمنين حقا.

از اهل تسنن نقل شده که:

از امام احمد بن حنبل و غیر او نقل شده که پیامبر (ص) فرمود: من و علی، چهارده هزار سال قبل از خلقت آدم از یک نور خلق شدیم. وقتی آدم (ع) خلق شد، خدا ما را در صُلب او قرار داد. بعد از آن، نور من و علی با هم بود تا اینکه در صُلب عبدالملک از هم جدا شدیم. آنوقت در من نبوت و در علی، خلافت و جانشینی مقرر گردید. (شبهای پیشاور)

ابراهیم (ع) و ملکوت آسمانها

رسول خدا (ص): وقتی خداوند، ملکوت آسمانها را به ابراهیم (ع) نشان داد، ابراهیم (ع) نوری را در عرش دید.

پرسید: خدایا! این چه نوری است؟

خطاب رسید: ای ابراهیم! این نور، محمد برگزیده من است.

پرسید: نور دیگری که پهلوی اوست، چیست؟

فرمود: این نور علی، یاری کننده دین من است.

پرسید: نور دیگری هم پهلوی ایشان مشاهده می کنم!

فرمود: این فاطمه است که پهلوی پدر و شوهرش قرار دارد. من دوستان فاطمه را از آتش نجات داده ام.

پرسید: خدایا! دو نور دیگر می بینم!

فرمود: آنها حسن و حسین هستند.

پرسید: نورهای دیگری هم می بینم!

فرمود: آنها علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و مهدی آل محمد می باشند.

پرسید: خدایا! غیر از این چهارده نور، نورهای بسیاری در اطراف آنها می بینم!

فرمود: اینها شیعیان و دوستان محمد و آل محمدند.

پرسید: شیعیان را با چه علامتی می توان شناخت؟

فرمود: خواندن پنجاه و یک رکعت نماز در شبانه روز (17 رکعت واجب و 34 رکعت نافله)، بلند گفتن بسم الله الرحمن

الرحیم، قنوت قبل از رکوع، سجده شکر و انگشت بدست راست کردن.

ابراهیم (ع) درخواست کرد که: خدایا! مرا نیز از دوستان و شیعیان محمد و آل محمد قرار بده!

خطاب رسید: من تو را از دوستان و شیعیان آنها قرار دادم. «ستارگان درخشان ج 11 ص 5»

نظر بعضی از دانشمندان و مشاهیر غیر مسلمان درباره شخصیت حضرت محمد(ص)

«لامارتین» شاعر و نویسنده بزرگ فرانسه:

محمد شخصیتی است که مافوق بشریت و مادون خداست.

«ژان ژاک روسو» فیلسوف مشهور نامی سویی:

ای محمد! ای آورنده قرآن کجائی! بیا دست مرا بگیر و به باغ و صحرا و چمن و به هرجائی که می خواهی

ببر! اگر تو مرا میان دریای بلا ببری، خواهم رفت. زیرا تو عالم به حیات و زندگی هستی.

«گوستا و لوبون» مورخ و دانشمند شهیر فرانسوی می گوید:

عقل محمد از بزرگترین عقول بشری و عقائد او از استوارترین عقائد است.

«مستر ولیز» دانشمند و نویسنده شهیر انگلیسی:

در میان دینهای موجود جهان، دینائی که از روی حق و حقیقت سیزده قرن است که با تمدنهای

اعصار، سیر نموده، بدون اینکه تغییری در قوانین و احکام خود بدهد، فقط دین پاک از خرافات اسلام

است. اگر بمن بگویند: اسلام را تعریف کن! می گویم. اسلام یعنی تمدن! «محمد پیامبر شمشیر نیست»

و...

برتری محمد و آل محمد بر سایر انبیاء

دلایل متقنی وجود دارد که چهارده معصوم(ع) برتر از انبیاء و اولیاء بوده اند. در بعضی از آیات قرآن به صراحت آمده

است که حضرت ابراهیم(ع) و یعقوب(ع) و یوسف(ع) و عیسی(ع) خود را مسلمان خوانده اند و خداوند ابراهیم(ع) را از

شیعیان ذکر نموده است. به چند آیه توجه فرمائید:

«اذ قال ربّه اسلم. قال اسلمتُ لربّ العالمین. و وصّی بها ابراهیم بنیه و یعقوب یابنیّ إِنَّ الله اصطفی لکم

الدین فلا تموتن الا و انتم مسلمون» 131 و 132 بقره

خدا به ابراهیم گفت: مسلمان شو! او هم گفت: من تسلیم پروردگار عالمیانم. و ابراهیم پسرانش را به این دین سفارش کرد و یعقوب نیز به پسران گفت: بدرستی که خدا این دین را برای شما انتخاب کرده است پس مبادا بمیرید مگر با اسلام.

«فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» 52 آل عمران

وقتی عیسی احساس کرد که مردم کافر شده‌اند. پرسید: چه کسانی یاور من بسوی خدایند؟ حواریون گفتند: ما به خدا ایمان آورده و تو شاهد باش که ما مسلمان هستیم.

«مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» 67 آل عمران

ابراهیم نه یهودی و نه مسیحی بود بلکه موحد و مسلمان بود و مشرک نبود.

«قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» 84 آل عمران

بگو به خدا و آنچه بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان و نوادگان او فرو فرستاده شده و به آنچه بر موسی و عیسی و پیامبران از خدایشان داده شده، ایمان داریم و میان هیچ یک از ایشان جدا نکنیم و ما مسلمان خدا هستیم.

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» 3 مائده

امروز (غدیر) دین شما را به کمال رساندم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را برای شما پسندیدم و به آن راضی شدم.

«رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْآحَادِيثِ. فَاطْرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ» 101 يوسف

یوسف گفت: خدایا! تو بمن پادشاهی دادی و علم تعبیر خواب آموختی. تو آفریننده آسمانها و زمینی. تو سرپرست من در دنیا و آخرتی. مرا مسلمان از دنیا ببر و به صالحین ملحق نما.

سؤالات یهودی از علی(ع)

بعد از رحلت رسول خدا(ص)، یکنفر یهودی وارد مدینه شد و سؤالاتی را مطرح کرد که تنها علی(ع) توانست به آنها جواب دهد و بعد از آن یهودی، مسلمان شد.

او پرسید: پیامبر شما گفته است برتر از سایر پیامبران است. حضرت آدم(ع) این فضیلت را داشت که همه فرشتگان بر او سجده نمودند. آیا پیامبر شما چنین فضیلتی داشته است؟

علی(ع): سجده فرشتگان برای آدم(ع) یکبار بود. ولی خدا خود و ملائکه اش تا روز قیامت بر محمد(ص) صلوات می فرستند. همانطور که خدا در قرآن می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» احزاب 56
یعنی خدا و ملائکه اش بر پیامبر اسلام صلوات می فرستند.

یهودی: نوح(ع) نفرین کرد و به دعای او خدا بارانی فرستاد تا کفار غرق شدند. آیا پیامبر شما چنین فضیلتی داشته است؟

علی(ع): پیامبر اسلام، پیامبر رحمت بوده است. ولی ما شاهد بودیم که وقتی مدتی مدینه دچار خشکسالی شد و مردم از پیامبر درخواست کردند که برای آمدن باران دعا کند. حضرت دعا کرد و تا هفت شبانه روز باران آمد بطوریکه مردم آمدند و درخواست کردند که پیامبر دعا کند که باران بر شهر مدینه نبارد و فقط بر زمینهای کشاورزی آنان ببارد! پیامبر هم دعا کرد: خدا یا! بر مدینه نباران! و بر خارج از مدینه بباران. در این حال آسمان مدینه صاف بود ولی خارج از مدینه باران می آمد.

یهودی: حضرت هود(ع) بر قومش نفرین کرد و خدا بادی فرستاد که قوم ناسپاس هود، هلاک شدند. آیا پیامبر شما چنین فضیلتی داشته است؟

علی(ع): در جنگ خندق که مشرکین مدینه را محاصره نمودند، خدا طوفانی فرستاد تا خیمه های مشرکین را از جادر آورد و یکی از عوامل شکست دشمن شد.

یهودی: خدا برای صالح، شتری از دل کوه در آورد تا نشانه نبوت او باشد. آیا پیامبر شما چنین فضیلتی داشته است؟
علی(ع): شتر صالح با او حرف نزد ولی یکروز شتری در مقابل پیامبر زانو زد و با زبان عربی فصیح از صاحبش نزد پیامبر شکایت کرد. پیامبر صاحبش را خواست و او را از کشتن شتر منع نمود.

یهودی: خدا با موسی(ع) حرف زد. آیا پیامبر شما چنین فضیلتی داشته است؟

علی(ع): وقتی پیامبر اسلام به معراج رفت، در «مقام قاب قوسین او ادنی» با خدا سخن گفت و..

یهودی: خدا به سلیمان پادشاهی داد. آیا پیامبر شما چنین فضیلتی داشته است؟

علی(ع): یکروز ملکی با کلیدهایی در دست نزد پیامبر اسلام آمد و گفت: خدا سلام رسانده و فرموده است که اینها کلیدهای گنجهای زمین است. اگر می خواهی در دنیا پادشاه باش و آخرت هم جایز در بهشت محفوظ است. پیامبر

کلیدهارا پس داد و عرضه داشت که: میخوام یکروز سیر باشم و شکر خدا گویم و یکروز گرسنه باشم از خدا درخواست کنم.

یهودی: خدا باد را تحت فرمان سلیمان (ع) قرار داد و او بوسیله باد به هر جامی خواست می‌رفت. آیا پیامبر شما چنین فضیلتی داشته است؟

علی (ع): در سفر معراج، وسیله‌ای آسمانی بنام بُراق برای پیامبر آوردند که حضرت بر آن سوار شد و در یکشب از مکه به قدس رفت و از آنجا به آسمانهای هفت گانه بالا رفت و بعد از سفرهایی، موقع اذان صبح به مکه برگشت.

یهودی: عیسی (ع) مرده زنده می‌کرد. آیا پیامبر شما چنین فضیلتی داشته است؟

علی (ع): یکروز یکنفر از یهودی پیامبر را مهمان کرد و برای او دست گوسفند کباب شده آورد. وقتی پیامبر لقمه اول را در دهان گذاشت، آن دست گوسفند بزبان آمد و گفت: مرا به زهر آلوده‌اند از من نخور!

یهودی: عیسی (ع) از ذخایر غذایی پشت دیوارها و خانه‌ها خبر می‌داد. آیا پیامبر شما چنین فضیلتی داشته است؟

علی (ع): در جنگ موته، لشکر اسلام در مرز روم مشغول جنگ با دشمن بود و پیامبر در مسجد مدینه، اخبار جنگ را نقل می‌کرد. وقتی لشکر اسلام مراجعت کرد، دیدند همانطور بوده است که حضرت نقل می‌کرد.

«ستارگان درخشان ج 1 ص 29»

نهنگ سخن می‌گوید!

ابوحمزه ثمالی نقل می‌کند که:

عبدالله بن عمر نزد امام سجاد (ع) آمد و گفت: ای پسر حسین! تو گفته‌ای که حضرت یونس (ع) به این علت در شکم نهنگ گرفتار شد که در ولایت اهل بیت (ع) تأمل کرده بود؟

امام سجاد (ع): آری! ثکلتک امّک!

عبدالله بن عمر: اگر راست می‌گویی بمن نشان بده!

امام فرمود: چشمانت را برهم بگذار سپس باز کن!

وقتی عبدالله چشمانش را باز کرد، خود را کنار دریائی دید (و دچار ترس شد). او گفت: ای سرورم! خون من بگردن

شماست! شما را به خدا قسم می‌دهم که مرا بخطر نیاندازید!

امام فرمود: می‌خواهم نهنگ یونس را بتو نشان بدهم.

سپس امام صدا زد: ایها الحوت! ای نهنگ!

ناگاه نهنگی چون کوهی عظیم سر از دریا بیرون آورد و گفت: لبیک یا ولی الله!

امام فرمود: تو کیستی؟

گفت: من نهنگ حضرت یونس هستم.

امام فرمود: برایمان حرف بزن!

گفت: ای مولایم! از زمان جدّت آدم (ع) تا زمان حضرت محمد (ص) خدا هیچ پیامبری را مبعوث نکرد الا اینکه ولایت شما اهل بیت (ع) را براو عرضه نمود. هر کدام که قبول کرد، سالم ماند. و هر که تأمل کرد، دچار فتنه شد. همانطور که آدم (ع) به معصیت، نوح (ع) به غرق شدن، ابراهیم (ع) به آتش، یوسف (ع) به زندان، ایوب (ع) به بلا و داود (ع) به خطا مبتلا شد. تا اینکه خداوند، یونس (ع) را مبعوث نمود و به او وحی کرد که: ولایت علی (ع) و امامان از نسل او را دوست بدار!

یونس جواب داد: چگونه کسی را که ندیده‌ام و نشناخته‌ام، دوست بدارم؟ و باغیظ رفت!

خدا بمن وحی کرد که: او را در شکم خود زندانی کن ولی استخوانی از او نرم‌نم!

من او را چهل روز در شکم نگاه داشتم تا اینکه او در تاریکی شکم نداداد: ای خدایی که جز تو خدایی نیست! تو منزّهی و من بخودم ظلم کردم. من ولایت علی (ع) و امامان از نسل او را قبول نمودم. خدا هم بمن دست‌ورد داد که او را بساحل بیاندازم.

سپس امام فرمود: ای نهنگ برگرد! او هم رفت و دریا آرام شد. «مکیال المکارم ج 1»

نگاه عمیقانه یهودی به پیامبر اسلام

یکروز یک نفر یهودی نزد پیامبر اسلام آمد و نگاه خیره‌ای به حضرت نمود.

حضرت فرمود: کاری داری؟

یهودی گفت: موسی (ع) برتر است یا تو؟ موسایی که خدا با او حرف زد و معجزاتی چون اژدها شدن عصا و تاییدن نور از جبینش را به او داد و تورات را براو نازل کرد و دریا را برای او شکافت! پیامبر اسلام (ص) فرمود: برای انسان خوب نیست که از خودش تعریف کند ولی بر تو واجب است که پیامبر آخر الزمان را بشناسی!

بدانکه وقتی آدم (ع) از بهشت اخراج شد، صدا زد: خدایا! تو را بحق محمد و آل محمد مرا پیامرزا!

خدا هم او را آمرزید.

وقتی که نوح سوار کشتی شد، می‌خواست غرق شود، صدا زد: خدایا! بحق محمد و آل محمد مرا نجات بده! خدا هم او را نجات داد.

وقتی ابراهیم (ع) در آتش گرفتار شد، صدا زد: خدایا! بحق محمد و آل محمد مرا نجات بده! خدا هم او را نجات داد.

هنگامیکه موسی (ع) به دریا رسید و پشت سرش فرعونیان بودند، صدا زد: خدایا! بحق محمد و آل محمد مرا نجات بده! خدا هم او را نجات داد....

اگر موسی(ع) زمان من بود و بمن ایمان نمی آورد، ایمانش بخدا سودی برایش نداشت!...
و بدانکه از نسل من، مهدی ظاهر می شود که عیسی(ع) پشت سر او نماز می خواند و او را یاری می کند.

روز قیامت و منبرهای پیامبران و اوصیاء

جابرین عبدالله انصاری از امام باقر(ع) نقل می کند که رسول خدا(ص) فرمود:
روز قیامت، منبرهایی از نور برای پیامبران نصب می کنند. منبری که برای من می گذارند، از همه با عظمت تر است. آنگاه خداوند عزّ وجلّ می فرماید:

ای محمد! خطبه بخوان! من سخنرانی می کنم که هیچ یک از پیامبران نشنیده باشند.
سپس برای جانشینان پیامبران هم منبرهایی نصب می نمایند. منبر جانشین من علی(ع) از همه بلندتر است. آنگاه خداوند عزّ وجلّ می فرماید:

ای علی! خطبه بخوان! علی(ع) خطبه ای بخواند که هیچ یک از اوصیاء نشنیده باشند.
آنگاه برای فرزندان پیامبران و فرزندان من، حسن و حسین هم منبرهایی قرار می دهند.
در این موقع، جبرئیل ندا می کند:

فاطمه کجاست؟ خدیجه و آسیه و مریم کجاستند؟

آنها بلند می شوند. پس خداوند می فرماید:

لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ؟ امروز پادشاهی مال کیست؟

محمد و علی و حسن و حسین می فرمایند: **لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ**. پادشاهی برای خداوند یگانه و پر قدرت است.
خداوند می فرماید:

امروز! من محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه را بزرگواری دادم.

هان! ای اهل محشر! سرها به گریبان کشید و چشمهای خود را ببندید که فاطمه می خواهد بطرف بهشت برود.

در این هنگام، جبرئیل، ناقه ای از بهشت که مهار آن از مروارید

وزین آن از مرجان است در مقابل فاطمه می خواباند و آن حضرت بر آن سوار می شود. آنگاه صد هزار فرشته از طرف راست و صد هزار از طرف چپ، حضرت را بر بالهای خود حمل می کنند و بر در بهشت فرود می آورند.
فاطمه داخل بهشت نمی شود. و بطرف اهل محشر نگاه می کند.

خطاب می رسد که: ای دختر حبیب من! این نگرانی تو از چیست؟ در حالیکه تو را فرمان بهشت دادم؟

فاطمه می فرماید: ای پروردگارم! دوست دارم که مقام در پیشگاه تو معلوم گردد.

خطاب رسد: ای فاطمه! بنگر و در دل هر که چیزی از محبت خود و فرزندان یافتی، دست او را بگیر و در بهشت جای بده!

امام باقر(ع) فرمود: ای جابر! بخدا سوگند! در آن روز، فاطمه، شیعیان خود را جدا می‌کند، همانطور که مرغ دانه‌های خوب را از دانه‌های بد جدا می‌نماید. «فاطمه سرور زنان عالم ص 11»

تقسیم کننده بهشت و جهنم

یک روز علی(ع) بر فراز منبر فرمود:

من از طرف خدا، تقسیم کننده بهشت و جهنم هستم. هیچ کسی جز پیامبر اسلام بر من برتری ندارد. «اصول کافی ج 1»
موسی(ع) در معراج رسول خدا(ص) فرمود: در سفر معراج، وقتی به آسمان ششم رسیدم، مرد بلند بالا و گندم گونی که موی بلندی داشت، دیدم که می‌گفت:
بنی اسرائیل گمان می‌کنند که من گرامیترین فرزند آدم(ع) نزد خدا هستم. اما این مرد (حضرت محمد) نزد خدا گرامی تر است. «حیوة القلوب»

دو مرد برگزیده

پیامبر اسلام(ص) به فاطمه(س) فرمود:

خدای عزّ وجلّ از میان مردان، دو مرد را برگزید. یکی پدر تو و دیگری شوهر تو. «فاطمه سرور زنان عالم ص 32»

تو بهتری یا جبرئیل؟

پیامبر اسلام(ص) فرمود:

خداوند، مخلوقی بهتر از من نیافریده و کسی نزد او از من گرامی تر نیست.

علی(ع) پرسید: ای رسول خدا! شما بهترید یا جبرئیل؟

فرمود: ای علی! خداوند تبارک و تعالی پیامبران مرسل را بر فرشتگان مقرب خویش برتری داده است و مرا بر همه پیامبران برتری بخشیده است. ای علی! بعد از من، برتری از آن تو و امامان بعد از تو است زیرا فرشتگان، خدمتگزار ما و دوستان ما هستند. ای علی! فرشتگان حامل عرش، که به تسبیح و تحمید پروردگار مشغولند، برای آنانکه به ولایت ما بگروند، طلب آمرزش کنند. «مکیال المکارم ج 1 ص 57»

سروران بهشت

پیامبر اکرم(ص) فرمود: ما فرزندان عبدالمطلب سادات و سروران اهل بهشتیم. من، علی، جعفر، حمزه، حسن، حسین و مهدی. «مکیال المکارم ج 1 ص 63»

عبادت بی ولایت؟

پیامبر اکرم(ص) فرمود: هنگامیکه به معراج رفتم، خدا بمن وحی کرد که:

ای محمد! من نظری بسوی زمین کردم و تورا از آن اختیار کردم و پیغمبر ساختم و اسم تو را از نام خود برگرفتم که من محمود و تو محمدی! دوباره بر زمین نظری افکندم و علی را از آن برگزیدم و او را جانشین و داماد تو قرار دادم و نام او را از نام خود برگرفتم که من علیّ اعلی هستم و او علی است.

سپس فاطمه و حسن و حسین را از نور شما خلق کردم. آنگاه ولایت شما را بر فرشتگان عرضه کردم، تا هر که پذیرفت در پیشگاه من از مقربین شود.

ای محمد! اگر بنده‌ای آنقدر عبادتم کند تا خسته شود و بدنش مانند مشک پوسیده گردد ولی در حالی از دنیا برود که منکر ولایت شما باشد، او را در بهشتم جای نخواهم داد و در زیر عرشم سایه نخواهم بخشید.

ای محمد می‌خواهی آنان را ببینی؟

عرض کردم: آری پروردگارا!

فرمود: سرت را بلند کن.

وقتی سرم را بلند کردم ناگاه انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی را دیدم و محمد بن الحسن القائم را در وسط آنان مانند ستاره درخشانی دیدم.

عرض کردم: اینها کیانند؟

فرمود: اینها امامان هستند و این قائم است. آنکه حلال مرا حلال و حرام مرا حرام کند و بوسیله او از دشمنانم انتقام کشم و او برای دوستانم، مایه راحتی است و او ست که دل شیعیان و پیروان تورا از ظالمین و کافرین شفا می‌بخشد و دویّت لات و عزّی را ترو تازه بیرون می‌آورد و آنها را می‌سوزاند. البته فتنه و امتحان مردم در آنروز بوسیله این دویّت، سخت‌تر از فتنه گوساله سامری خواهد بود! «مکیال المکارم ج 1 ص 75»

غبطه به شیعیان علی (ع)

پیامبر (ص) فرمود:

روز قیامت، عده‌ای را می‌آورند که لباسهایی از نور پوشیده و بر صورتشان نیز نور است. آثار سجده از آنها پیدا است. آنها از مقابل صفوف عبور کرده و در مقابل «قدرت» خدا می‌ایستند.

ملائکه و پیامبران و صالحین بر آنها غبطه می‌خورند.

عمر پرسید: ای رسول خدا! اینها کیانند؟

فرمود: شیعیان ما که امامشان علی بن ابیطالب است. «بحار ج 7»

اولین کسی است که در قیامت از زمین محشور میشود

در کتاب ادريس در صحف ادريس نوشته شده که:

محمد اولین کسی است که در قیامت از زمین محشور میشود و به محل قیامت وارد می‌گردد و شفاعت می‌کند و شفاعتش قبول می‌شود و او اولین شخصی است که درهای بهشت را می‌کوبد و بهشت برایش گشوده می‌شود و وارد بهشت می‌گردد. «بحارج 15»

خوردن غذا در قیامت!

علی (ع) فرمود:

شیعیان ما در قیامت، در حالیکه صورتهای نورانی و بدنی پوشیده بوده و از هر ترسی ایمن می‌باشند، از قبرها بیرون می‌آیند و سختی‌ها و مواقف قیامت، برای آنان آسان است. مردم در هراسند ولی آنان نمی‌ترسند. مردم ناراحتند ولی آنها اندوهی ندارند. برای آنان ناله‌هایی سفید که دارای بالهایی باشند، می‌آورند و آنان سوار شده و در سایه عرش الهی فرود آمده و بر منبرهایی از نور می‌نشینند و تا پایان قیامت و حساب مردم، به خوردن غذاهایی که مقابلشان است، مشغول می‌باشند. «بحارج 68»

اولین نفری که در قیامت صدا می‌زنند!

رسول خدا (ص) فرمود:

اولین نفری را که در قیامت صدا می‌زنند، من هستم. من از طرف راست عرش بلند می‌شوم و لباس سبز بهشتی را می‌پوشم. سپس پدرم ابراهیم (ع) را صدا می‌زنند. او هم از جانب عرش بر می‌خیزد و لباس سبز بهشتی را بر تن می‌نماید. بعد منادی از طرف عرش ندا می‌کند:

بهترین پدر، پدرت ابراهیم است و بهترین برادر، برادرت علی است. «بحارج 12»

نام محمد!

در قیامت خدا به کسیکه نامش محمد است (و دارای عمل بدی است) می‌فرماید:

حیا نکردی باینکه نامت، نام حبیب من است، معصیت نمودی؟ ولی من امروز حیا می‌کنم که تو را عذاب کنم! زیرا نامت، نام حبیب من است. «مستدرک وسائل»

عبور از عقبه!

رسول خدا (ص) در تفسیر «فلا اقتحم العقبة» (بلد 11) یعنی باز هم به تکلیف عقبه تن در نداد! فرمود:

بدرستیکه بر بالای صراط، گردنه‌ای صعب العبور است که طول آن سه هزار سال می‌باشد. هزار سال سربالایی و هزار سال در میان مار و عقرب‌ها و خار و خاشاک و هزار سال سرازیری دارد! من اولین شخصی هستم که از این گردنه رد می‌شوم. دومین نفری که از این گردنه رد می‌شود، علی بن ابیطالب است.

سپس فرمود: همه افراد در هنگام عبور از این گردنه دچار سختی می‌شوند مگر محمد و اهلبیتش. «بحارج 8»

توسل به پیامبر در جهنم!

امام باقر(ع)فرمود:

بنده‌ای را به مدت هفتاد «خریف» که هر «خریفی» مطابق هفتاد سال است، در جهنم عذاب می‌کنند. سپس آن شخص دعا می‌کند که:

خدایا! بحق محمد و آل محمد بر من رحم نما!

خدا به جبرئیل دستور می‌دهد که او را از جهنم نجات دهد و به آن شخص می‌گوید:

اگر دعا نمی‌کردی، زیاد در آتش می‌ماندی! ولی من برخورد حتم کرده‌ام که هر که مرا بحق محمد و آل محمد سوگند دهد، او را بیامرزم و امروز تو را آمرزیدم. «بحارج 94»

کوثر مخصوص اهل بیت(ع)

ابن عباس در تفسیر آیه «أَنَا اعطيناك الكوثر» گفت:

کوثر، نهری در بهشت است که عمق آن هفتاد هزار فرسخ است. آبش از شیر سفیدتر و از عسل شیرینتر است. کناره‌های آن از لؤلؤ و زبرجد و یاقوت است. خداوند این نهر را برای رسول خدا و اهل بیتش قرار داده است و دیگر پیامبران در آن سهمی ندارند. «بحارج 8»

ریشه درخت طوبی

رسول خدا(ص)فرمود:

طوبی درختی در بهشت است که ریشه آن در خانه علی بن ابیطالب است. از آن زینتها و میوه‌های خوشگوار می‌روید که به دهان اهل بهشت نزدیک است و شاخه‌های آن از پشت دیوارهای بهشت، پیدا است. دوستان علی(ع) از آن بهره‌مند و دشمنانش ناکامند.

درهای بهشت

علی(ع)فرمود:

بهشت دارای هشت در است که یکی برای پیامبران و یکی برای صدیقین و یکی برای شهداء و صالحین است و شیعیان ما از پنج در دیگر داخل بهشت می‌شوند. «تصویری از بهشت و جهنم»

حرام بودن بهشت؟

پیامبر اسلام(ص)فرمود:

بهشت بر پیامبران حرام است تا زمانی که من داخل آن شوم و برائت‌ها نیز حرام است تا شیعیان ما اهل بیت وارد شوند. «بحارج 8»

چهار نفر سواره در قیامت

رسول خدا (ص) فرمود:

ای مردم! بدانید که در روز قیامت، هیچکس سواره وارد محشر نمی شود مگر چهار نفر!
یکی منم که بر بُراق سوارم. دیگری صالح است که بر شتری که قومش آنرا کشتند، سوار است.
سومی و چهارمی، علی و حمزه شیر خدا هستند که بر شتری از شترهای بهشت، سوارند. «اکسیر اعظم»

علم و دانش اهل بیت (ع)

علم و دانش اهل بیت (ع) از همه انسانها بیشتر و برتر بوده است. هیچ دانشمندی نمی‌توانست در میدان علم با آنان رقابت نماید. حتی در مقابل امام جواد (ع) هفت ساله نیز دانشمندان حجاز و عراق و ایران و شام، با پرسیدن هزاران سؤال در روزهای متوالی، نتوانستند سؤالی را از حضرت پرسند که امام نتواند جواب آنرا بگوید.

اهل بیت (ع) به حوادث آینده علم داشتند. حتی از زمان مرگ افراد با اذن الهی مطلع بودند. زبانهای مختلف مردمان را می‌دانستند. حتی با حیوانات حرف می‌زدند و حرف آنان را می‌فهمیدند. علوم مختلف برای آنان مانند کف دست، حل شده و معلوم بود.

شاگردان مکتب اهل بیت (ع) تاکنون از صدها هزار نفر فراتر رفته است. شاگردانی مانند جابر بن یزید جعفی که هفتاد هزار حدیث از امام باقر (ع) و صادق (ع) در سینه داشت! یا جابر بن حیان شاگرد امام صادق (ع) که بیش از هزار جلد کتاب در شیمی و فیزیک و دیگر علوم نوشت! تا برسد به علمائی چوت علامه حلّی که بیش از هزار جلد کتاب در علوم مختلف بجای گذاشت و یا خواجه نصیر الدین طوسی و شیخ طوسی با نوشتن صدها جلد کتاب و تربیت دهها دانشمند در علوم مختلف و علامه مجلسی که دائرةالمعارف شیعه را تهیه کرد و این شاگردان روز بروز زیادتر می‌شوند که در زمان ما بیش از هزار مجتهد در حوزه‌های علمیه قم و نجف و دیگر بلاد، در مکتب اهل بیت تربیت شده و به فعالیت علمی و دینی و پاسداری از این مکتب مشغولند.

و...

نام بهشتیان و جهنمیان در کف دست رسول خدا!

امام صادق (ع) فرمود:

روزی رسول خدا (ص) برای مردم سخنرانی نمود. سپس دست راست خود را مشت کرد و بالا برد و پرسید:

ای مردم! می‌دانید در مشت من چیست؟

گفتند: خدا و رسولش دانانترند.

فرمود: نام بهشتیان و نام پدرانشان تا روز قیامت!

سپس مشت دست چپ را بالا برد و پرسید:

می‌دانید در دست چپم چیست؟

گفتند: خدا و رسول عالمترند!

فرمود: نام طائفه جهنمیان و نام پدرانشان تا روز قیامت!

سپس فرمود: خدا حکم کرد و او داد گر است و این آیه را تلاوت کرد: «فريق في الجنة وفريق في السعير» 7 شوری

عده‌ای در بهشتند و عده‌ای در جهنم! «اصول کافی ج 3 ص 270»

اسم اعظم در نزد رسول خداست!

امام صادق (ع) فرمود:

به حضرت عیسی (ع) دو حرف (علم) داده شد. به موسی (ع) چهار حرف! به ابراهیم (ع) هشت حرف! به نوح (ع) پانزده حرف! به آدم (ع) بیست و پنج حرف! و خدا همه این حروف را به حضرت محمد (ص) داد. همچنین خداوند، هفتاد و دو حرف از اسم اعظم را که هفتاد و سه حرف است، به محمد (ص) داد و یک حرف را نزد خود نگاه داشت. «اهل البيت ص 198»

علی، آغاز کننده علم!

علی (ع) به کمال گفت:

هیچ علمی نیست مگر اینکه من آغاز کننده او هستم و هیچ کاری نیست مگر اینکه مهدی (ع) پایان دهنده آن است. «آیا بیاد امام زمان هستید؟ ص 103»

قائم (ع) از مافی الضمیر مطلع است؟

خداوند در معراج به پیامبر اسلام فرمود:

بوسیله قائم شما، زمین خود را با تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر و تمجید ذات اقدس خود، آباد کنم و از وجود دشمنان پاک نمایم و به دوستانم واگذارم.

با ظهور او، سخنان بی دینان را از کجروی راست کرده و تعالیم خود را بلند گردانم و شهرها و بندگانم را از علم خود مطلع نمایم و گنجها و اندوخته ها را آشکار کرده، و مهدی را به اسرار و مافی الضمیر هر شخصی مطلع گردانم و او را بانروی فرشتگانم یاری کنم تا فرمان مرا اجرا نماید و دینم را رواج دهد.

او ولی به حق من و مهدی حقیقی بندگان من است. «آیا بیاد امام زمان هستید؟ ص 101»

علم به ارحام!

از عبدالله بن عباس نقل شده که:

روزی نزد امام حسن مجتبی (ع) بودم که قصابی در حالیکه گاوی را با خود می برد از کنار ما رد شد.

امام فرمود: بچه‌ای در شکم این گاو است که ماده بوده و سر دم و پیشانی او سفید است.

من بدنبال قصاب رفتم و هنگامیکه گاورا ذبح کردند و پوست او را در آوردند و شکم او را شکافتند، دیدم همانطور که امام خبر داده بود است! نزد امام برگشتم و گفتم: خدا در قرآن علم به ارحام را مخصوص خود قرار داده است! امام فرمود: ما به اموری که پوشیده است، مطلعیم! و از اموری خبر داریم که نه فرشته مقرب و نه پیامبر مرسل، هیچکدام آنرا نمی دانند و منحصر به محمد و اهلیت اوست. «منتهی الامال ج 1»

چند داستان از صحبت کردن امامان (ع) به زبانهای مختلف

1!- علی (ع) به دختر یزدجرد فرمود: اسمت چیست؟

گفت: جهان بانویه!

امام بزبان فارسی فرمود: بلکه اسم تو شهر بانواست.

2- عده ای خواستند به خانه امام باقر (ع) وارد شوند، شنیدند که امام با زبان سریانی مناجات می نمود و گریه می کردند.

3- عده ای از خراسان نزد امام صادق (ع) رسیدند. امام بدون مقدمه به عربی فرمودند: هر که مال اندوز باشد، خدا بمقدار آن مال عذابش می کند!

آنها به فارسی گفتند: ما عربی نمی فهمیم!

امام به زبان فارسی فرمود: هر که درم اندوزد، جزایش دوزخ باشد.

4- امام رضا (ع) فرمود:

بر امام سخن هیچ فردی از آدمیان و حتی پرندگان و حیوانات و هر چیزی که دارای روح است، مخفی نیست. و اگر کسی زبان موجودی را بلد نباشد، او امام نیست.

5- امام رضا (ع):

اینکه امیر المؤمنین (ع) فرمود: بما «فصل الخطاب» داده شده است.

یعنی دانستن زبانها است.

6- ابوهاشم جعفری می گوید:

با امام هادی (ع) در مسیر عبور سربازان ترک بودیم. امام به یکنفر ترک که از کنار ما عبور می کرد، چیزی گفت که ناگاه آن ترک از اسب پائین آمد و بر سُم اسب امام بوسه زد. من از او پرسیدم که چطور شد که این کار را کردی؟ گفت: امام مرا به اسمی صدا زد که در کودکی بر من نهادند و تا الان کسی از آن اطلاع نداشت.

7- علی بن مهزیار می گوید:

یک وقت خدمت امام هادی (ع) رفتم. امام بدون مقدمه بامن بازبان فارسی صحبت کرد.

8- ابو حمزه نصیر خادم می گوید:

دیدم که امام عسکری (ع) با غلامان به زبان خودشان مثل زبان رومی، ترکی و صقلی صحبت می کرد.

من پیش خود گفتم: ایشان که در مدینه متولد شد و کسی او را ندید تا اینکه به امامت رسید. پس این زبانها را کی را گرفته است؟

ناگاه امام عسکری (ع) رو بمن کرد و فرمود:

خداوند برای حجتش هر چیزی را روشن نموده است و به او علم زبانها و شناخت نسبها و مدت مرگ افراد و حوادث را یاد داد. و اگر اینطور نباشد، بین حجت خدا و غیر او فرقی نیست. «اهل البیت ص 199»

علم تا قیامت!

1- علی (ع) فرمود:

اگر آیه «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» رعد 39

یعنی خدا آنچه بخواهد محو می کند و آنچه بخواهد اثبات می نماید و مادر کتابها در نزد اوست. نبود، حوادث گذشته و آینده را برایتان می گفتم.

2- عده ای از شیعیان نزد امام صادق (ع) بودند که امام سه بار سوگند خورد: بخدای کعبه سوگند! و فرمود: اگر بین موسی (ع) و خضر (ع) بودم، به آنها می گفتم که من از آنها عالم ترم. و به آنها مطالبی را که نمی دانستند، می گفتم. زیرا به موسی (ع) و خضر (ع)، علم گذشته داده شد. ولی علم آینده تا قیامت را نمی دانستند. ولی ما این علم را از رسول خدا (ص) به ارث برده ایم.

3- امام علی (ع) فرمود:

ما اهلیتی هستیم که خدا بما علم مرگها و بلاها و نسبها را داده است. و بخدا سوگند! اگر مردی از ما بر سر پلی باشد و مردم از زیر آن پل عبور کنند، او نسب تک تک افراد را تا اسم همه اجدادش بلد است. «اهل البیت ص 204»

علم مهدی (ع)

امام صادق (ع) فرمود:

وقتی مهدی (ع) ظهور می کند، به دیوار کعبه تکیه می دهد و می فرماید: هر کس بدیدن آدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و موسی و اسماعیل و یوشع و شمعون، آرزو مند است، به جمال من نگاه کند که علم و حلم و کمال همه آنها در من است. و هر که آرزوی دیدن محمد مصطفی و علی مرتضی و حسن مجتبی و حسین شهید به کربلا و دیگر امامان را دارد، به من نگاه کند و آنچه خواهد پرسد که علم همه در نزد من است. و آنچه ایشان مصلحت ندیده و خبر نداده اند، من خبر می دهم و همه مردم را آگاه می سازم.

و می فرماید:

ای مسلمانان! هر که می خواهد از کتابهای آسمانی و صحیفه های پیامبران آگاه شود، گوش فرا دهد و بشنود.

آنگاه شروع به خواندن صحف آدم و شیث و ابراهیم و نوح و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود به لغت و زبان هر ملتی کند بطوریکه علماء و بزرگان آن مذهب و دین، اعتراف کنند که بدون کم و زیاد یک حرف، است. یک یک این کتب را خواند و جهانیان را متوجه خود ساخته به شگفتی اندازد. سپس قرآن را قرائت کند و مسلمین را برخورد بلرزاند و عالمیان را در پیشگاه خود، خاضع و خاشع و مرعوب سازد. «آیا بیاد امام زمان هستید؟ ص 123»

کتاب فاطمه (س)

امام صادق (ع) فرمود:

بعد از رحلت رسول خدا (ص)، فرشته ای نزد فاطمه (س) می آمد و با او حرف می زد و مطالبی را می گفت و علی (ع) آن مطالب را می نوشت. که از این نوشته ها، کتاب فاطمه (س) درست شده است. در این کتاب از حلال و حرام ذکر می میان نیامده اس ولی حوادث آینده در آن خبر داده شده است. «اهل البیت ص 220»

تعجب عمر از علم علی (ع)

روزی عمر که خلیفه بود از علی (ع) پرسید:

چگونه است که هر حکمی از احکام یا مسئله ای از مسائل از تو پرسیده می شود، بدون معطلی جواب می دهی؟

حضرت دست خود را باز کرد و فرمود: دست من چند انگشت دارد؟

عمر گفت: پنج تا!

حضرت فرمود: چرا فکر نکردی؟

گفت: زیرا نیاز به فکر نبود و پنج انگشت در مقابل چشم من مشخص بود.

امام فرمود: تمام مسائل و احکام و علوم در مقابل من مثل کف این دست حاضر است. لذا در جواب سؤالات نیازی به فکر و تأمل ندارم. «شبهای پیشاور»

ده جزء علم نزد کیست؟

پیامبر خدا فرمود:

از ده جزء علمی که خدا آفریده است، نه جزء نزد علی است و یک جزء نزد باقی مردم! و بخدا قسم که او در یک جزء باقی هم شریک است. «از کعبه تا محراب»

تعداد مورچگان

ابوذر می گوید:

با علی (ع) از بیابانی عبور می کردیم که به جایی که تعداد بسیار زیادی مورچه در حرکت بودند، رسیدیم. من که از تعداد زیاد آنها تعجب کردم، گفتم: کسیکه تعداد اینها را بداند بزرگ است!

امام فرمود: این حرف را زن زیرا من تعداد آنها را می‌دانم. بلکه بگو: بزرگ است کسیکه اینها را خلق کرده است. «از کعبه تا محراب»

آشنایی به راههای آسمان

علی (ع) به مردم فرمود:

از من در مورد حوادثی که در زمین اتفاق می‌افتد، پرسید که من می‌دانم در کجای زمین چه فتنه‌ای واقع می‌گردد. و چه کسی در کجا کشته می‌شود و می‌میرد. از من در باره راههای آسمانها پرسید که حقیقتاً من به راههای آسمانها از راههای زمین عالم‌ترم. «از کعبه تا محراب»

خبر رحلت جابر

روزی امام باقر (ع) به جابر فرمود:

وصیتهای خود را بکن که بزودی بسوی پروردگار خویش می‌روی! جابر گریست و گفت:

ای سرورم! شما از کجا می‌دانید؟

فرمود:

ای جابر! بخدا سوگند! خداوند علم آنچه در زمان گذشته واقع شده و آنچه تا روز قیامت واقع می‌شود را به من عطا فرموده است.

علم امام صادق (ع)

محقق حلی در کتاب معتبر نوشته است که:

از امام صادق (ع) در زمینه علوم آنقدر منتشر شده است که عقلها به حیرت می‌افتد. فقط یک نفر راوی از حضرت، سی هزار روایت از امام نقل کرده است. همچنان که خود امام فرمود: ابان بن تغلب از من سی هزار حدیث نقل کرده است. همه چیز را می‌دانست!

ابراهیم بن عباس می‌گوید:

هرگز ندیدم که از امام رضا (ع) سؤالی بکنند و امام جوابش را نداند. و ندیدم کسی از او نسبت به حوادث گذشته تا حال داناتر باشد!

و مأمون خلیفه هر سؤالی از امام می‌کرد، امام جواب می‌داد.

پرسیدن سی هزار سؤال

کلینی و دیگران نوشته‌اند که وقتی امام جواد (ع) در هفت یا نه سالگی به امامت رسید، برای آزمایش امامت حضرت، سی هزار سؤال از او در روزهای متوالی پرسیدند و امام به همه آنان جواب کافی و شافی دادند. «منتهی الامال ج 2 ص 575»

عبادت اهل بیت (ع)

چه کسی از رسول خدا (ص) بنده تر و عابد تر که معرفت همه انسانها به خدا، در مقابل معرفت او جزئی بیش نیست و تنها او بود که حق نماز را اداء کرد و بعد از او امیر مؤمنان (ع) و امامان بعد از او.

نماز رسول خدا (ص)

ام سلمه همسر پیامبر اسلام:

پیامبر شب بلند می شد و نماز می خواند و سپس باندازه مدت نماز، می خوانید. دوباره بلند می شد و نماز می خواند. سپس باندازه وقت نماز، می خوانید و مجدداً بلند می شد و...
خدیفه یمانی گفت:

شبی با پیامبر بودم. حضرت مشغول نماز شد و گفت:

الله اکبر وذو الملکوت والجبروت والکبرياء والعظمة.

بعد (بعد از سوره حمد) حضرت، سوره بقره را خواند و به رکوع رفت. رکوعش باندازه ایستادنش طول کشید. در رکوع می فرمود:

سبحان ربی العظیم. سبحان ربی العظیم.

سپس سر از رکوع برداشت و ایستاد که مدتش باندازه رکوع بود و می فرمود:

لربی الحمد. لربی الحمد.

و به سجده رفت و سجده اش نیز باندازه قیامش طول کشید و می فرمود:

سبحان ربی الاعلی. سبحان ربی الاعلی.

سپس سر از سجده برداشت و می فرمود:

رب اغفر لی. رب اغفر لی.

سپس سوره های بقره و آل عمران و نساء و مائده را خواند. «زندگانی پیامبر اسلام»

عایشه همسر پیامبر گفت:

رسول خدا (ص) شبها آنقدر برای نماز بلند می شد و می ایستاد که ساق پایش آسیب دید. من به حضرت گفتم: چرا اینطور می کنید؟ در حالیکه خدا گناهان گذشته و آینده شمارا آمرزید!

فرمود: آیا بنده شکر گزار نباشم؟ «اهل البیت ص 266»

عایشه گفت: پیامبر یکشب طولانی تا صبح ایستاده نماز می خواند و یکشب طولانی تا صبح نشسته نماز می خواند. «اهل البیت ص 267»

عبادت علی (ع)

روزی ابودرداء گفت:

ای مردم! شما بگویم در میان اصحاب پیامبر، چه کسی ثروتش از همه کمتر، تقوایش بیشتر و کوشش در عبادت از همه بیشتر بود؟

گفتند: چه کسی؟

گفت: علی بن ابیطالب. «اهل البیت ص 218»

علی (ع) شبی هزار رکعت نماز می خواند. هفتادبار از خوف خدا غش کرد و پیشانی مبارکش از بسیاری سجده، پینه بسته بود.

در جنگ صفین در شب در حالیکه تیر از چپ و راست می آمد، سجاده انداخته و نماز می خواند. «از کعبه تا محراب»

عبادت فاطمه (س)

پیامبر اسلام (ص): ای سلمان! خدای تعالی چنان دل و جان و همه اعضای دخترم فاطمه را از ایمان پر کرده است که خود را برای عبادت خدا از همه چیز فارغ نموده است.

و فرمود: بدن فاطمه در نماز از خوف خدا می لرزد. «فاطمه سرور زنان عالم»

علی (ع):

شب زفاف، فاطمه بمن گفت بیا تا صبح نماز بخوانیم.

امام حسن مجتبی (ع) می گوید:

شب جمعه دیدم که مادرم تا صبح مشغول عبادت و نماز است. گاهی در رکوع و گاهی در سجود بود تا فجر طلوع کرد. «اهل البیت ص 270»

حسن بصری:

در میان این امت، از فاطمه عابدتر کسی نبوده است.

عبادت امام حسن (ع)

نقل شده که:

هنگام وضو رنگ امام مجتبی (ع) دگرگون می شد و حالت وحشت زده به امام دست می داد. علت را می پرسیدند. می فرمود:

می خواهم در مقابل پروردگار عالمیان بایستم.

هنگام نماز بندهای بدن امام می لرزید و هنگامیکه بیاد قیامت می افتاد، ناله ای می کرد و بیهوش می شد.

هر که امام را ملاقات می کرد، می دید که به ذکر خدا مشغول است. و...

عبادت امام حسین (ع)

وقتی که عبدالله بن زبیر خبر شهادت امام حسین (ع) را شنید، گفت:

بخدا سوگند! شخصی را کشتند که شبهای طولانی را تا به صبح در نماز بود و روزهای زیادی را به روزه می گذرانند. «اهل البیت ص 270»

به امام سجاده (ع) گفتند:

چرا پدرت کم اولاد بود؟

گفت: تعجب می کنم که من چگونه متولد شدم. زیرا پدرم شبانه روزی، هزار رکعت نماز می خواند. «اهل البیت ص 270»

عبادت امام سجاده (ع)

امام باقر (ع) می گوید:

پیش پدرم رفتم و هنگامیکه دیدم که از کثرت عبادت و بیداری، رنگ مبارکش زرد و چشمهایش از گریه زیاد مجروح و پیشانیهایش از کثرت سجود پینه کرده و ساقهای پایش از ایستادن زیاد در نماز ورم کرده بود، من به گریه افتادم. امام بمن نگاهی کرد و گفت: آن کتابی که عبادت علی (ع) در آن ذکر شده است را بیاور! وقتی آوردم، مقداری خواند و فرمود: چه کسی می تواند مانند علی، عبادت کند؟
آمده است که :

امام در نماز بودند که خانه آتش گرفت. امام هیچ متوجه نشدند تا زمانی که نمازشان تمام شد. آنگاه فهمیدند که خانه آتش گرفته بوده است.
کنیز امام سجاده (ع):

من هیچگاه برای حضرت در روز غذا نبردم و در شب بستر برای خواب پهن ننمودم.
آمده است که:

وقتی امام سجاده (ع) در نماز به «مالک یوم الدین» می رسید، آنقدر آنرا تکرار می کرد که نزدیک بود روح از بدنش خارج شود.

امام شبها را تا به صبح به عبادت مشغول بود و گاهی آنقدر نماز می خواند که وقتی می خواست به بستر برود، نمی توانست ایستاده برود، بلکه مانند کودکی که تازه راه افتاده است، حرکت می کرد و خود را به بستر می رساند.
امام در ماه رمضان، جز دعا و تسبیح و استغفار، سخن دیگری نمی فرمود.

عبادت امام باقر (ع)

پسرش امام صادق (ع) درباره او فرمود:

پدرم اکثراً به ذکر مشغول بود بطوریکه وقتی با او به محلی می‌رفتیم صدای ذکرش را می‌شنیدم. با او هم غذا می‌شدیم و او ذکر می‌گفت. با مردم حرف می‌زد و ذکر می‌گفت و پیوسته زبانش به «لا اله الا الله» مشغول بود. آمده است که :

امام در اکثر اوقات از خوف الهی گریه می‌کرد. روزی عده‌ای بدرخانه امام آمدند و شنیدند که شخصی با زبان «عبرانی» مناجات کرده و گریه می‌کند. آنها هم به گریه افتادند. وقتی وارد اطاق امام شدند از حضرت پرسیدند: مناجاتی بزبان عبرانی از اطاق شما شنیدیم ولی کسی غیر از شما را نمی‌بینیم؟ فرمود: مناجات الیاس پیامبر بیامد آمد. ساعتی با مناجات او با خدا نجوا کردم. و به گریه افتادم. غلام امام می‌گوید:

با امام به مکه می‌رفتیم. وقتی چشم حضرت به کعبه افتاد با صدای بلند گریه نمود. گفتم: آقا آهسته‌تر گریه کنید! مردم شمارا می‌بینند! فرمود:

وای بر تو! آیا گریه نکنم که شاید خدا بخاطر گریه‌ام بر من رحمت نماید و در نزد او رستگار شوم؟ آنگاه امام طواف کرد و مشغول نماز شد و بعد از نماز دیدم که محل سجده حضرت از اشک چشمش تر شده بود.

عبادت امام صادق (ع)

مالک بن انس گفت:

حضرت از سه حال بیرون نبود. یا روزه بود و یا مشغول عبادت بود و یا بذکر خدا مشغول بود. او از بزرگان عابد و از عظیم‌ترین زاهدان بود.

ابان بن تغلب گوید:

خدمت امام در حالیکه مشغول نماز بود، رسیدم. ذکرهای رکوع و سجده او را شمردم، از شصت بار بیشتر بود.

عبادت امام کاظم (ع)

یکی از اصحاب روایت می‌کند که:

امام کاظم (ع) داخل مسجد پیامبر شد و به سجده رفت و از اول شب پیوسته می‌فرمود: «عَظُمَ الذَّنْبُ مِنْ عَبْدِكَ فَلْيَحْسُنِ الْعَفْوَ مِنْ عِنْدِكَ» یعنی گناه‌بنده‌ات بزرگ ولی بخشش تو زیبا تر است.

و این ذکر را مکرر تا صبح می‌فرمود.

عبدالله قزوینی گوید: روزی نزد فضل بن ربیع «زندانبان امام کاظم» که بالای پشت بام بود رفتم. بمن گفت: بیا از این روزنه نگاه کن بین چه می‌بینی؟

نگاه کردم و گفتم: گویا پارچه‌ای روی زمین افتاده است.

گفت بیشتر دقت کن!

دوباره نگاه کردم و گفتم: گویا شخصی در حال سجده است!

گفت: او را می شناسی؟

گفتم: نه گفت: این مولایت موسی بن جعفر است. از زمانیکه او را زیر نظر دارم برنامه شبانه روزی او را این گونه دیدم که:

بعد از نماز صبح تا طلوع خورشید در حال دعا است. بعد به سجده می رود و تا ظهر در سجده است. موقع ظهر بدون گرفتن وضو مشغول نماز میشود و من می فهمم که بخواب نرفته بوده است. بعد از نماز ظهر و عصر، دوباره به سجده می رود که تا مغرب طول می کشد. بعد از خواندن نماز مغرب و عشاء، افطار کرده و به سجده کوتاهی می رود. سپس مقدار کمی می خوابد و بعد بلند شده وضو می گیرد و تا صبح مشغول عبادت می شود.

عبادت امام رضا (ع)

امام بعد از نماز صبح تا طلوع خورشید، مشغول ذکر می شد. سپس تا زمانیکه خورشید بالا می آمد، به سجده می رفت. در منزل امام، زنی مأمور بود تا زنها را برای نماز شب بیدار نماید. امام هر سه روز یک قرآن ختم می کرد و می فرمود اگر بخوایم می توانم در کمتر از سه روز هم ختم نمایم ولی من هیچ آیه ای را نمی خوانم الا اینکه درباره آن فکر می کنم که برای چه نازل شده و در چه محلی فرو فرستاده شده است. اکثر شبها را احیاء می داشت و هر شب نماز جعفر طیار را می خواند. و اکثر روزها روزه بود. در بستر که دراز می کشید صدای قرائت قرآن حضرت بگوش می رسید. وقتی در تلاوت قرآن به آیه ای می رسید که در آن ذکر بهشت یا جهنم شده بود، گریه می کرد و از خدا بهشت را می طلبید و از جهنم به خدا پناه می برد.

وقتی یک عبا به دعبل خزاعی هدیه داد، فرمود:

در این عبا هزار شب، شبی هزار رکعت نماز خوانده ام و در این عبا هزار ختم قرآن کرده ام.

بعد از نماز ظهر سر به سجده گذاشته صدبار می فرمود «شکراً لله» و بعد از نماز عصر سر به سجده گذاشته صدبار می فرمود «حمداً لله»

عبادت امام عسکری (ع)

نقل شده که:

دو نفر از بدترین افراد را نگهبان امام عسکری کردند ولی بعد از مدتی هر دو نماز خوان و روزه گیر شدند. وقتی از آنها سؤال شد که چرا اینگونه شدید؟ گفتم چه بگوئیم درباره آقائی که روزها روزه است و شبها تا به صبح عبادت می کند و با کسی حرف نمی زند و هرگاه بما نگاه می کرد بدنمان می لرزید و حالی بما دست می داد که نمی توانستیم خودمان را کنترل کنیم.

مکارم اخلاق

اخلاق اهل بیت (ع) آنقدر با عظمت است که خدا در قرآنش از اخلاق پیامبر (ص) تعریف کرده است و فرموده است:

«إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» تو اخلاقت عظیم است.

دربرداری، صبر، بخشندگی و سخاوت، عفو و بخشش، شجاعت

و فداکاری و ایثار، قناعت و زهد، راستگوئی، غیرت، عدالت و... کسی به پای آنان نمی‌رسد.

امام صادق (ع) اخلاق پیامبر را اینگونه معرفی کرده است:

از همه کس، حکیمتر و داناتر و بردبارتر و شجاعت‌ر و عادل‌تر بود. هرگز دستش به نامحرم نرسید و سخاوتمندترین مردم بود.

هرگز پولی نزد او نماند و بر زمین می‌نشست و بر زمین غذا می‌خورد و بر زمین می‌خوابید و نعلین و لباس خود را پینه و وصله می‌کرد.

در خانه را خود می‌گشود و گوسفند را خود می‌دوشید و پای شتر را خود می‌بست و چون خدمتکار از گردانیدن آسیاب خسته می‌شد، خود می‌گرداند و آب وضو را بدست خود حاضر می‌کرد و پیوسته سرش در زیر بود و در حضور مردم تکیه نمی‌کرد و اهل و عیال خود را خدمت می‌کرد و هرگز آروغ نزد و هر که او را به مهمانی دعوت می‌کرد، قبول می‌نمود و زیاد نگاه به صورت مردم نمی‌کرد و هرگز برای دنیا بخشم نمی‌آمد و برای خدا غضب می‌کرد و گاه از گرسنگی سنگ به شکم می‌بست. هر چه (سرسفره) حاضر می‌کردند میل می‌کرد و انگشت نقره در انگشت کوچک دست راست می‌نمود. خربزه را دوست داشت و هنگام وضو مسواک می‌نمود و ادب هر کس را رعایت می‌فرمود. و عذر هر که عذر می‌آورد، قبول می‌نمود و تبسم بسیار می‌کرد ولی هرگز صدای خنده‌اش بلند نمی‌شد و هرگز کسی را دشنام نداد و هرگز خدمتکاران خود را نفرین نکرد و بد را بخوب جواب می‌داد و ابتداء به سلام و دست دادن می‌نمود و در هر مجلسی یاد خدای می‌کرد. «حیوة القلوب»

انس بن مالک درباره حضرت رسول (ص) می‌گوید:

پیامبر به عیادت مریض می‌رفت. در تشییع جنازه شرکت می‌نمود و حتی دعوت یک غلام را قبول می‌کرد.

در جنگ خیبر در حالیکه بر الاغی سوار بود، به مردم حتی زنان و کودکان سلام می‌نمود.

من ده سال خدمتکار حضرت بودم، در این مدت همیشه بوی عطر حضرت به مشامم می‌رسید. و بویی خوشتر از او به مشامم نرسیده‌است. وقتی با شخصی دست می‌داد تا او دستش را نمی‌کشید، حضرت دستش را نمی‌کشید. و تا او ایستاده بود، حضرت هم می‌ایستاد و هرگز در مقابل کسی، پایش را دراز ننمود. هرگاه شخصی را سه روز نمی‌دید، احوالش را جویامی‌شد. اگر می‌گفتند به سفر رفته است، برایش دعا می‌کرد و اگر می‌گفتند مریض است، به عیادتش می‌رفت. و اگر می‌گفتند در خانه است، بدیدارش می‌رفت. «زندگانی پیامبر اسلام»

نقل شده است که:

ابوسفیان، چهار نفر از مشرکین را برای ترور پیامبر به مدینه فرستاد. مأموریت آنان توسط جبرئیل افشا شد و آنها دستگیر شدند. پیامبر فرمود اگر ایمان بیاورید آزاد می‌شوید والا کشته می‌شوید. آنها ایمان نیاوردند لذا یکی یکی آنها را می‌کشتند. وقتی خواستند چهارمی را بکشند، پیامبر فرمود او را آزاد کنید! آن شخص پرسید که شما رفقای مرا کشتید. پس چرا مرا آزاد می‌کنید؟ حضرت فرمود: زیرا جبرئیل بمن خبر داد که تو دارای پنج خصلت خوب هستی که خدا و رسول آنها را دوست دارند. یکی اینکه راستگو هستی. دوم اینکه شجاع می‌باشی. سوم اینکه سخاوتمندی. چهارم اینکه باغیرتی و پنجم اینکه قناعت داری.

او گفت: واقعا خدا و رسول این صفات را دوست دارند؟

حضرت فرمود: آری!

او با شنیدن این سخنان شهادتین را گفت و ایمان می‌آورد. «خوبیها و بدیها»

شخصیت علی (ع) از زبان معاویه!

روزی عبدالله بن ابی محجن نزد معاویه رفت و گفت:

ای امیر مؤمنان! من از نزد مرد لکنت زبان و ترسو و بخیل، پسر ابوطالب می‌آیم!

معاویه گفت: تو را بخدا می‌دانی چه می‌گوئی؟ اما اینکه می‌گوئی او لکنت زبان دارد! بخدا سوگند! که اگر همه زبانهای مردم یک زبان شود، زبان علی (ع) برای جواب دادن به آن کافی است. و اینکه می‌گوئی ترسو است! پس مادرت به عزایت بنشیند! آیا دیده‌ای کسی با علی بجنگد و جان سالم بیرون ببرد؟ و اما اینکه گفتی بخیل است! بخدا سوگند! اگر علی دو انبار پر از طلا و کاه داشته باشد، طلا را قبل از کاه صدقه می‌دهد!

عیدالله گفت: پس چرا با او می‌جنگی؟

گفت: برای خون عثمان! «فضائل الخمسة عن الصحاح الستة»

دیدار راهب با علی (ع)

عمر سعد می گوید:

در راه صفین، علی (ع) در محلی بنام بلینح که در ساحل فرات بود، توقف کرد. در آنجا صومعه‌ای بود که راهبی از آن بیرون آمد و به حضور علی (ع) رسید و گفت:

ما کتابی که یاران عیسی (ع) آنرا نوشته‌اند، داریم که از اجدادمان بارث برده‌ایم. می‌خواهی آنرا ببینی؟ فرمود: آری. راهب کتاب را آورد و شروع به خواندن نمود. از جمله مطالب آن، خبر دادن به بعثت پیامبر اسلام (ص) و اینکه مردی از امت او از ساحل فرات می‌گذرد که امر بمعروف و نهی از منکر می‌کند. به حق فرمان می‌دهد و هیچ حکمی را واژگونه صادر نمی‌نماید. دنیا در نزدش، از خاکستری که در روز طوفانی بر آن بادبوزد، زبون‌تر است. و مرگ در نزدش، از آشامیدن آب برای شخص تشنه، آسانتر است. در خفا از خدا می‌ترسد و در آشکارا برای خدا نصیحت می‌نماید. و در راه خدا از سرزنش سرزنش کننده‌ای بیم ندارد.

هر که آن پیامبر را در کک کند، اجر بهشت دارد و هر که آن بنده صالح را یاری کند، اگر کشته شود، شهید است، بود. سپس راهب به علی (ع) گفت:

من همراه شما خواهم بود و از شما جدا نمی‌شوم تا آنچه بر سر تو آید، بر سر من هم آید.

علی (ع) گریست و گفت: سپاس خداوندی را که من در پیشگاهش فراموش شده نیستم. سپاس پروردگار را که نام مرا در پیشگاه خود و در کتابهای بندگان برگزیده و نیکو کار، ثبت نموده است.

آن راهب همراه علی (ع) بود تا اینکه در جنگ صفین بشهادت رسید و علی (ع) بر جنازه‌اش نماز خواند و فرمود: این مرد از افراد خاندان من و اهلیت (ع) من است. «جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید»

غذای علی (ع)

احنف بن قیس می گوید:

شبی مهمان معاویه بودم. وقتی سفره چیدند، آنقدر از شیرینی و ترشی و غذا آوردند که من متعجب شدم. غذاهای زیادی در سفره بود که من نام آنها را نمی‌دانستم و معاویه نام آنها را بمن می‌گفت. وقتی که معاویه از سفره خود تعریف می‌کرد، من به گریه افتادم. معاویه گفت: چرا گریه می‌کنی؟ گفتم بیادشبی که خدمت علی (ع) بودم، افتادم. موقع افطار که شد، امام فرمود که من نزدش بمانم. سپس کیسه‌ای مهر شده خواست. برایش آوردند. گفتم: چه چیزی است؟ فرمود: سوپ جو! گفتم: از ترس اینکه از آن بردارند و یا بخاطر بخل بر آن مهر زدی؟ فرمود: خیر! بلکه از اینکه حسن و حسین آنرا باروغن مخلوط کنند، آن را مهر کرده‌ام.

گفتم: مگر حرام است؟ فرمود: نه. ولکن برامان عادل واجب است که بقدر ضعیف ترین مردم، قسمت بردارند تا فقیر را از را بدر نبرد!

معاویه گفت: از شخصی یاد کردی که احدی نمی تواند فضیلت های او را انکار کند! «الفصول العلیه»

زهد علی (ع)

نان جو که غذای علی (ع) بود، گاهی آنقدر خشک بود که امام آنرا با زانوان می شکستند و مصرف می نمودند. هرگز از نان جو هم سه روز پشت سرهم نخورد. لباس خود را آنقدر وصله می زد که می فرمود: از وصله کننده خجالت می کشم. در ماه رمضان، امام در مسجد معتکف بود. عربی غریب که امام را نمی شناخت وارد مسجد شد و موقع افطار مهمان علی (ع) گردید.. وقتی نان جو علی (ع) را دید سهم خود را به گوشه عمامه بست و از مسجد خارج شد و پس از پرس و جو در مورد اینکه کجا افطاری می دهند، او را به خانه امام حسن (ع) راهنمایی کردند. وارد خانه حضرت شد و بر سر سفره نشست و غذای خوب خورد. سپس به امام حسن (ع) گفت: در مسجد مرد غریبی است که جز این نان جو کوبیده، غذائی ندارد. دلم برایش سوخت. اجازه می دهید از این غذاها مقداری برایش ببرم که بخورد؟

در این موقع امام حسن (ع) و امام حسین (ع) به گریه افتادند و گفتند:

او پدرمان امیر المؤمنین (ع) است که با دنیا و با نفسش مبارزه می کند. «از کعبه تا محراب»

شجاعت علی (ع)

بعد از رسول خدا (ص) احدی به شجاعت علی (ع) نمی رسد و شجاعت او از عجایب روزگار بوده است. ترس ذره ای در وجود او نبود و در سنین بین بیست تا بیست و پنج سالگی آن چنان بینی شجاعان عرب را بر خاک مالید که حتی ملائکه آسمانها هم از شجاعت او تعجب می نمودند.

ضربات او کشنده بود و کسیکه ضربه ای از علی (ع) می خورد دیگر زنده نمی ماند. اگر بر بالای شخص می زد، تا دندانانش را می شکافت و اگر بر کمر می زد او را دونیم می نمود.

او در هیچ جنگی زره نبست و می فرمود: من هیچگاه در جنگ فرار نکرده ام تا محتاج زره باشم.

و می فرمود: هزار بار با شمشیر کشته شدن برایم بهتر از مردن در بستر است!

ابن ابی الحدید گوید:

پادشاهان فرنگ و روم صورت آن حضرت را در عبادتخانه های خود داشتند و شمشیری را با خود حمایل می نمودند که نام او بر آن منقش بود و پادشاهان دیلم صورت حضرت را بر شمشیرهای خود می کشیدند و برای پیروزی در جنگ، بر شمشیرهای آلب ارسلان و پسرش، ملک شاه سلجوقی، صورت آن حضرت منقش بود. «از کعبه تا محراب»

در جنگ احد، غلامی حبشی که هیکل بزرگی مانند گنبد و چشمانی سرخ و دهانی کف کرده داشت، از مسلمانان هم رزم می‌طلبد ولی کسی جرأت مبارزه با او را نداشت. اما علی(ع) در مقابل او قرار گرفت و ضربه‌ای بر او وارد کرد، که بدنش را دونیم نمود!

و هنگامیکه مسلمانان در اُحد فرار نمودند و پیامبر را تنها گذاشتند، علی(ع) یک تنه از حضرت محافظت می‌نمود و آنقدر شمشیر زد تا اینکه شمشیرش شکست و هفتاد جراحت بر بدنش وارد شد ولی دست از مقاومت برنداشت. در جنگ خندق هم در مقابل عمرو بن عبدود که او را با هزار سوار برابر می‌دانستند قرار گرفت و او را هم با ضربتی به هلاکت رساند.

در جنگ خیبر هم در مقابل مرحب خیبری قرار گرفت و او را کشت و دیگر قهرمانان یهود را از پای درآورد و وقتی بقیه به داخل قلعه فرار کردند و در قلعه را بستند، در قلعه را از جادو آورد و به عنوان سپر در دست گرفت و جنگید تا آنان را شکست داد.

و در جنگ حنین که همه فرار کردند و فقط ده نفر از مسلمانان باقی ماندند، علی(ع) راه بر پرچمدار مشرکین بنام ابوجردل بست و او را کشت و چند نفر از قبیله او را هم کشت و نزدیک به چهل نفر از شجاعان آنان را هلاک کرد تا آنها شکست خوردند.

اینجاست که عمر می‌گوید: اگر شمشیر علی نبود، اسلام استقامت نمی‌یافت! «از کعبه تا محراب»

شجاعت امام حسین(ع)

وقتی که امام در کربلا یاران خود را از دست داد و همگی به شهادت رسیدند، نه تنها اثری از ترس در حضرت دیده نمی‌شد بلکه صورت مبارکش برافروخته‌تر و شاداب‌تر می‌شد.

امام بود و چند هزار نفر لشکر دشمن. ولی وقتی که حمله می‌کرد دشمن مانند گوسفندانی که از مقابل شیر فرار می‌کردند از مقابل امام می‌گریختند. و هنگامیکه نتوانستند در جنگ تن‌به‌تن با شمشیر بر امام پیروز شوند، صدای عمر سعد که فرمانده دشمن بود، بلند شد که می‌دانید این مرد کیست؟ او فرزند شیر خدا، علی(ع) است. باید او را سنگباران کنید و هجوم یک دفعه‌ای بر او ببرید! و تنها با حمله نا جوانمردانه توانستند امام را خسته و مجروح و سپس شهید بنمایند.

امامان مورد احضار ستمگران از بعد از شهادت علی(ع)، امامان مرتب مورد احضار ستمگران بنی امیه و بنی عباس قرار می‌گرفتند. و آنها را نیمه شب و وقت و بی وقت به کاخ‌هایشان فرا می‌خواندند و تهدید می‌کردند ولی شنیده نشده که امامی از این برخوردها هراسان شده و یا ترسیده باشد.

بخشندگی و سخاوت اهل بیت(ع)

چون اهل بیت(ع) وابستگی مالی و وابستگی دنیوی نداشتند، بخشش مال برایشان بسیار آسان بود و از آن لذت می‌بردند.

رسول خدا(ص) اکثراً موقع خوردن غذا، در منزل خود را باز می گذاشتند تا اگر گرسنه ای آمد با او هم غذا شوند. پیامبر بخشنده ترین افراد بود و نشد شخصی از حضرت درخواست کمک کند ولی رسول خدا(ص) جواب منفی دهد. بلکه اگر داشتند، کمک می کردند و اگر نداشتند، می فرمود: اگر خدا بدهد بتو می بخشم. عبدالله بن عمر: من کسی را از پیامبر بخشنده تر و با شجاعت تر و پاکیزه تر ندیده ام. «زندگانی پیامبر اسلام»

کمک در نیمه های شب

علی(ع) شبها مواد غذایی را در کیسه ای گذاشته و بردوش می گذاشتند و در منزل فقراء می بردند. در حالیکه آنها نمی دانستند که این مرد خیر کیست؟ حتی در جنگ شخصی از دشمنان به امام گفت که شمشیرت را بمن می بخشی؟ امام هم فوراً شمشیر خود را به او دادند.

آمده است که: مهمانی به خانه علی(ع) آمد و چون فقط باندازه یک نفر غذا داشتند، امام سفره انداختند و به بهانه ای چراغ را خاموش کردند و لب و دهان خود را تکان می دادند تا مهمان خیال کند که امام هم مشغول خوردن است! «از کعبه تا محراب»

بخشش زهرای مرضیه(س)

حضرت فاطمه(س) از درآمد فدک، هشتاد هزار سکه طلا در آمد داشتند که همه را به فقراء می دادند و چیزی برای خود نمی گذاشتند.

آن حضرت در شب عروسی، لباس نو خود را بخشیدند و با لباس کهنه به حجله رفتند. آن بانو باتفاق حسن و حسین و فضه، سه روز روزه نداری گرفتند و هر دفعه که می خواستند موقع افطار، غذا بخورند گرسنه ای بدر خانه می آمد و آنان همه افطاری خود را به او می دادند و در این سه روز با آب افطار نمودند. «فاطمه سرور زنان عالم»

عربی نزد امام حسن(ع) رفت ولی قبل از اینکه درخواست خود را بگوید، امام دستور داد هر چه پول در خانه بود، آورند. مبلغ بیست هزار درهم پول بود که همه را به آن شخص بخشیدند! او گفت: مولایم! چرا نگذاشتید که ابتدا مدح و ثنای شمارا بگویم و تقاضای خود را مطرح کنم؟ فرمود: ما خاندانی هستیم که قبل از اینکه فقیر آبرویش ریخته شود، به او کمک می کنیم.

روزی کنیز امام حسین(ع) یک شاخه ریحان به امام هدیه کرد. امام در مقابل او را آزاد فرمود.

همچنین امام در حال نماز بودند که عربی آمد و اشعاری خواند. امام نماز را تمام کردند و به قبر فرمودند: از مال حجاز چقدر مانده است؟

گفت: پنج هزار درهم. امام دستور داد بیاورند و همه را به او بخشیدند.

امام سجاد (ع) در مدت عمرشان هزار برده آزاد کردند.

وقتی امام روزه می گرفتند، دستور می دادند که گوسفندی را پخته و گوشت آنرا بین فقرا تقسیم کنند و خود با نان و خرما افطار می نمودند.

امام، هزینه بیش از صد خانواده را در مدینه به عهده داشتند و...

بخشش ها و هدایای امام باقر (ع) بین پانصد درهم تا ششصد هزار درهم بود. و امام از بخشیدن زیاد ملول نمی شد. و هرگز شنیده نشد که فقیری در خانه امام بیاید و جواب تحقیر آمیز بشنود بلکه بدستور حضرت، فقیر را با بهترین نام جواب می دادند. «منتهی الامال ج 2»

معلی بن خنیس می گوید:

دیدم که امام صادق (ع) با کیسه ای بردوش به جایی می رود. اجازه گرفتم که ایشان را همراهی کنم. با حضرت به محله فقراء رفتم و امام بر بالای سر آنان که همگی در خواب بودند، مقداری غذا می گذاشت. من پرسیدم که اینها شیعه هستند؟ امام فرمود: اگر شیعه بودند که ما هر چه داشتیم حتی نمکمان را با آنها نصف می نمودیم. «منتهی الامال ج 2 ص 244»

ابو جعفر خثعمی گوید:

امام صادق (ع) کیسه ای پول بمن داد و فرمود:

این را به فلان سید بده ولی نگو چه کسی آن را داده است.

منهم آن را به شخصیکه امام معرفی کرده بود دادم. او گفت: خدا جزای خیر به این کسیکه همیشه بمن کمک کند، بدهد ولی جعفر بن محمد حتی یک درهم هم بمن کمک نمی کند! «منتهی الامال ج 2 ص 244»

کیسه های هدیه امام کاظم (ع) از بس زیاد بود، مثل زدن بود. امام شها زنبیل را از غذا و پول پر می کردند و بطور ناشناس برای فقیران می بردند.

آن امام در مدت عمرشان هزار برده آزاد نمودند.

در روز عید نوروزی بود که منصور دستور داد امام کاظم (ع) در کاخ او بنشیند و مردم و مسئولین برای تبریک نزد امام بروند.

هر که می آمد هدیه ای هم می آورد. پیرمردی آمد و گفت: من چیزی ندارم که هدیه بدهم. ولی جدم در مصیبت جد شما چند بیت سروده است که آنها را تقدیم می کنم. سپس ابیاتی را خواند. امام فرمود: هدیه تورا قبول کردم. بنشین! خدا بتو برکت بدهد. سپس امام درباره هدایایی که آورده بودند از خلیفه کسب تکلیف کردند و منصور هم آنها را به امام واگذار کرد.

امام همه آن هدایا را به پیرمرد بخشیدند. «منتهی الامال ج 2 ص 340»

هرگاه برای امام رضا (ع) سفره می انداختند، امام ابتدا ظرف غذایی برای فقرا می فرستادند و می فرمودند: «فلا اقتحم العقبة» یعنی کسانی از قیامت نجات می یابند که برده آزاد کنند یا به یتیم اکرام نمایند. «منتهی الامال ج 2 ص 463»

شخصی از خراسان، خدمت امام رضا (ع) عرض کرد که من در شهرم وضع مالی خوبی دارم ولی در اینجا پولم را گم کرده ام. شما بمن قرض بدهید تا من وقتی به شهرم رسیدم، از طرف شما آنرا صدقه بدهم؟

امام داخل اطاق خصوصی شان رفتند و سپس در حالیکه در دستشان کیسه بود و آنرا از لای در اطاق بیرون آورده بودند، فرمودند: آن مرد خراسانی کجاست؟ او گفت: اینجا هستم. امام آن مبلغ را به او دادند و فرمودند لازم نیست از طرف ما صدقه بدهی.

وقتی خراسانی رفت، امام آمدند و نشستند. یکنفر سؤال کرد که چرا پول را از لای در به او دادید و صورت خود را از او پوشانید؟ فرمود: بخاطر اینکه مبادا حالت خواری و کوچکی را در او بینم. «منتهی الامال ج 2 ص 466»

امام رضا (ع) در روز عرفة، تمام دارائی خود را بخشیدند. وزیر مأمون گفت: این گونه بخشش غرامت است! امام فرمود: خیر بلکه غنیمت است. و هرگز چیزی را که بوسیله آن بدنبال پاداش و ثواب و کرامت هستی، ضرر نشمار! «ستارگان درخشان ج 10 ص 19»

روزی شخصی نزد امام هادی (ع) رفت و اظهار نمود که بدهی زیادی دارم و درخواست کمک کرد.

امام به او فرمود: من کاری را می خواهم که تو انجام دهی و تورا قسم می دهم که امتناع نکنی!

گفت: امتناع نخواهم کرد.

امام کاغذی نوشتند مبنی بر اینکه این شخص مبلغی از امام طلبکار است. سپس به او گفتند وقتی عده ای از مردم نزد من هستند، این کاغذ را بیاور و طلب خودت را از من بخواه!

او این کار را کرد و خلیفه هم بوسیله جاسوسانش خبردار شد و کیسه ای پول برای امام فرستاد و امام هم آن را به او داد.

«ستارگان درخشان ج 12 ص 35»

محمد بن علی بن ابراهیم گوید: من و پدرم برای گرفتن کمک مالی نزد حضرت رفتیم. پدرم می گفت: ای کاش امام پانصد درهم بمن بدهد تا بادویست درهم لباس بخرم و دویست درهم به طلبکارها بدهم و صد درهم برای سایر مخارج داشته باشم. من هم در دل خود گفتم ای کاش امام بمن سیصد درهم بدهد تا با صد درهم الاغی بخرم و با صد درهم لباس تهیه کنم و بقیه را برای سایر مخارج بگذارم.

ما خدمت امام مشرف شدیم و سپس با امام خدا حافظی کردیم و موقع خارج شدن از خانه امام، خدمتکار حضرت دو کیسه پول آورد و یکی را به پدرم داد و گفت: پانصد درهم در آنست که دویست درهم برای لباس و دویست درهم برای طلبکارها و صد درهم برای خودت! و کیسه ای هم بمن داد و گفت: صد درهم برای خرید الاغ و صد درهم برای لباس و صد درهم برای سایر مخارج! «ستارگان درخشان ج 13 ص 18»

ابوهاشم جعفری گوید:

با امام حسن عسگری (ع) بصورت سواره جائی می رفتیم. من در دل با خود می گفتم: موقع پرداخت قرضه هایم رسیده و من پولی برای پرداخت ندارم و نمی دانم چکنم؟

ناگاه امام برگشت و فرمود: خدا اداء می کند. سپس همانطور که سواره بود خم شد و با تازیانه خطی روی زمین کشید و فرمود: پیاده شو و بردار! من پیاده شدم و دیدم تکه ای طلا است. آنرا برداشتم و سوار شدم. و با خود گفتم: قرضم جور شد ولی ای کاش برای خرج زمستانم هم پولی داشتم!

ناگاه دوباره امام برگشت و فرمود: خدا ادا می کند و مانند گذشته دوباره خم شد و خطی کشید و فرمود: پیاده شو و بردار! من پیاده شدم و قطعه طلا را برداشتم.

دوباره بخشش های امام عصر (عج) داستانهای عجیبی در تاریخ ذکر شده که چگونه امام به مقروضین و نیازمندان کمک می کنند که در کتب تاریخ و معجزات و کرامات امام عصر (ع) از آنها یاد شده است.

بردباری و صبر و تواضع اهل بیت (ع)

اهلیت از همه بردبارتر و صبورتر و خوش اخلاق تر بودند.

خدمتکار پیامبر (ص) می گوید:

من ده سال در خانه پیامبر بودم. یکبار نشد که حضرت بمن بگوید چرا اینکار را نکردی و یا چرا این کار را کردی؟ یکشب که برای افطار حضرت مقداری شیر آماده شده بود، پیامبر دیربمنزل آمدند و من بخیال اینکه جایی مهمان هستم، افطاری حضرت را خوردم! وقتی پیامبر آمدند از همراهانش پرسیدم که آیا حضرت افطار کرده اند؟ گفتند نه! هنوز چیزی نخورده اند. من بسیار نگران شدم که اگر حضرت افطاری خود را بخواد، من چه کنم؟ اما گویا پیامبر می دانست لذا چیزی فرمود و آب افطار نمودند! «زندگانی پیامبر اسلام»

آمده است که یکنفر یهودی که از حضرت طلبکار بود، نزد پیامبر آمد و طلب خود را خواست. حضرت فرمود الان چیزی ندارم. یهودی گفت منم شمارا نمی کنم تا طلب مرا بدهید!

پیامبر فرمود: پس منم با تو اینجامی نشینم. پیامبر با یهودی بود تا اینکه نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء و صبح را همانجا بجا آورد. مسلمانها متوجه شدند و با چشم و ابرو یهودی را تهدید می کردند که دست از پیامبر بردارد. حضرت متوجه شد و فرمود: از این مرد چه می خواهید؟ گفتند: او شمارا حبس کرده است! فرمود: خدا مرا مبعوث نکرده که در حق هم پیمانم یا دیگران ظلم کنم!

وقتی روز بعد شد و خورشید بالا آمد، یهودی شهادتین را گفت و مسلمان شد و نصف مالش را بخشید و عرض کرد: بخدا قسم! من این جسارت را بشما نکردم مگر به این علت که بینم اوصاف شما مطابق با آنچه در تورات آمده می باشد یا خیر! زیرا در آنجا خدا فرموده است که: تولد محمد بن عبدالله در مکه و هجرتش به مدینه است. او خشن و فریاد زننده نیست. ناسزا نمی گوید!

و دیدم که اوصاف شما مطابق است پس من شهادت به وحدانیت خدا و نبوت شما می دهم و این مال را در اختیار شما قرار می دهم که هر چه درباره آن حکم کنی قبول می نمایم. «ستارگان درخشان ج 1 ص 24»

خنده و ترس

صعصع بن صوحان در وصف علی (ع) می گوید:

علی (ع) در میان ما که بود، یکی از ما بود. به هر طرف که او را دعوت می کردیم، می آمد و هر چه می گفتیم، می شنید و هر جا که می گفتیم، می نشست. با این حال چنان هیبت امام در دل ما بود که مثل اسیری بودیم در دست کسی که با شمشیر بالای سر او ایستاده و می خواهد گردنش را بزند. «منتهی الامال ج 1 ص 290»

جواب ناسزا

روزی یکنفر یهودی سر راه امام حسن(ع) را گرفت و به حضرت ناسزاهای زیادی گفت. تا زمانی که آن مرد حرف می زد، امام ساکت بود. وقتی که او ساکت شد، امام به او سلام کرد و خنده نمود و فرمود: ای پیرمرد! گمان می کنم غریب هستی و امر بر تو مشتبّه شده است. اگر چیزی از ما می خواهی بتومی دهیم و اگر درخواست ارشاد و هدایت کنی تورا ارشاد می کنیم و اگر گرسنه باشی تورا سیر می نمائیم و اگر بی لباس هستی، بتو لباس می دهیم و اگر محتاج می باشی، تورا بی نیاز می کنیم و اگر حاجتی داری حاجت تورا برآورده می نمائیم و اگر بخانه ما بیائی تورا مهمان می کنیم و...

وقتی مرد شامی این برخورد را از حضرت دید، به گریه افتاد و گفت: من شهادت می دهم که تو خلیفه خدا در زمینی. «منتهی الامال ج 1 ص 417»

آزادی در مقابل شکستن سر امام!

نقل شده که کنیز امام در حالیکه می خواست آب بریزد، آفتابه از دستش بر سر امام افتاد و سر امام شکست. امام به او نگاهی کرد و گفت: والکاظمین الغیظ! والعافین عن الناس! امام فرمود: تورا بخشیدم. او گفت: واللّه یُحبّ المحسنین! امام فرمود: تو در راه خدا آزادی. «ستارگان درخشان ج 6 ص 33»

عفو در مقابل دشنام!

یکی از بستگان امام سجاد(ع) در حضور اصحاب به حضرت اهانت هائی نمود. ولی امام به او جوابی نداد. وقتی او رفت، امام به اصحاب فرمود: شنیدید که این شخص چه حرف هائی زد. حال برویم تا جواب او را بدهم. در این حال امام آیات «والکاظمین الغیظ. والعافین عن الناس. واللّه یُحبّ المحسنین» را تلاوت می نمود. اصحاب فهمیدند که امام با او تندی نخواهد کرد. وقتی بدر خانه او رفتند، امام در خانه او را زدند. او بیرون آمد و امام فرمود: شما آمدید و در حضور اینها این حرفها را زدی! اگر راست گفته باشی، خدا مرا بیامرزد! و اگر دروغ گفته باشی، خدا تورا بیامرزد! او گفت: من به این حرفها سزاوارترم و از امام عذر خواهی نمود. «ستارگان درخشان ج 6 ص 28»

هدایت با برخورد خوب

شخصی در زمان امام هفتم(ع) سر راه حضرت را می گرفت و به اهلیت(ع) اهانتها می نمود و هرگاه اصحاب امام می خواستند به او آسیبی برسانند، امام مانع می شد و اذیت کردن او را ممنوع کرده بود. روزی امام آدرس آن شخص را پرسیدند و سوار بر الاغ به مزرعه او رفتند. او وقتی دید که امام بطرف او می آید صدا زد که من راضی نیستم در زمینهایم راه بروید ولی امام اعتنائی نکرده و نزد او رفتند و با او احوالپرسی نموده و پرسیدند که چه کاشته ای و چقدر می خواهی برداشت کنی و از این سؤالات از او پرسیدند.

سپس برای او دعا کردند و مبلغی پول به او دادند. او با این برخورد امام، منقلب شد و گفت: اگر قبلاً بمن می گفتند که بدترین آدم کیست؟ شماره معرفی می کردم. ولی اکنون اگر از من پرسند که بهترین شخص کیست؟ شماره معرفی می نمایم. «منتهی الامال ج 2»

حالات امام رضا(ع)

یاسر خادم امام رضا(ع) می گوید که:

هروقت امام رضا(ع) سرسفره می نشست، همه خدمتکاران را بر سر سفره جمع می کرد. خواه کوچک و خواه بزرگ حتی آن کسیکه سرپرستی حیوانات را به عهده داشت یا آن کسیکه حجامت می نمود نیز سرسفره حضرت بود. امام بما فرموده بود که:

اگر مشغول غذا خوردن بودید بلند شوید حتی اگر من بالای سر شما ایستاده باشم. لذا اگر امام کسی را صدا می زد و می گفتند دارد غذا می خورد، امام می فرمود: پس بگذارید غذایش تمام شود. «ستارگان درخشان ج 10 ص 35»

معجزات و کرامات اهل بیت(ع)

کارهای خارق العاده ای که اهل بیت(ع) انجام می دادند فقط در حدّ توان انبیاء بود و گاهی معجزاتی داشتند که دیگر انبیاء مثل آن را نداشتند مثل برگشتن خورشید بعد از غروب کردن، چند قسمت کردن ماه و...

زننده شدن دو کودک سربریده روزی یکی از انصار پیامبر را به منزلش دعوت نمود. برای میهمانی یک بزغاله ای را سربریدند و میزبان به مسجد نزد پیامبر(ص) رفت. دو تا از جوانهای این مرد، وقتی سربریدن بزغاله را دیدند، یکی به دیگری گفت: بیا تا منم تورا سربریم! او هم قبول کرد و پسر دیگر سراورا ذبح کرد! درهمین موقع مادرشان متوجه شد و فریادی کشید! کودک قاتل از ترس به بالای پشت بام رفت ولی از آنجا پرتاب شد و مرد!

مادرشان جسد این دو را پنهان نمود و به شوهرش چیزی نگفت. وقتی پیامبر آمد و برای او سفره انداختند، جبرئیل نازل شد و گفت: یا رسول الله! از آنها بخواه تا فرزندانشان را سرسفره دعوت کنند! پیامبر این مطلب را از آنان خواست و پدر هم سراغ بچه هایش را از مادرشان گرفت ولی او گفت که جانی رفته اند و الان نیستند. با اصرار پیامبر و پدر دو کودک زن، ماجرای کشته شدن فرزندانشان را تعریف کرد.

حضرت دستور داد که جسد آنان را بیاورند. وقتی آوردند، پیامبر دعا کرد و هر دو زننده و سالم شدند و سرسفره نشستند. «منتهی الامال ج 1 ص 78»

سالم شدن چشم معیوب!

چشم قتاده در جنگ احد بر اثر زخمی از حلقه بیرون آمد. او چشمش را در دست گرفت و نزد پیامبر آمد و گفت: زنی زیبا دارم که هم من او را دوست دارم و هم او مرا دوست دارد. و نمی خواهم مرا اینگونه ببیند! پیامبر چشم او را در جایش گذاشت و فرمود: خدا یا! براو زیبایی بپوشان!

چشم قتاده سالم شد و از روز اولش بهتر.

چشم دیگرش گاهی درد می گرفت ولی این چشم هیچگاه دیگر دچار ناراحتی نشد.

روزی یکی از پسرانش نزد عمر بن عبدالعزیز رفت. عمر گفت: این شخص کیست؟ او گفت:

انا ابن الذی سألت علی الخدّ عینه فرُدّت بکفّ المصطفیٰ احسن الردّ

فعادت کما کانت لاوّل مرّة فیا حُسن ما عین ویا حُسن مارِدّ

یعنی: من پسر کسی هستم که چشمش به گونه اش آویزان شد! ولی بدست پیامبر درجایش قرار گرفت و مثل اولش

شد. پس چه خوب چشمی شد و چه خوب شخصی بود پیامبر! «منتهی الامال ج 1 ص 81»

حفظ کلّ قرآن در یک لحظه

به زاذان گفتند: تو قرآن را زیبا تلاوت می کن! این قرائت از که است؟

خنده ای کرد و گفت: روزی در حالیکه من آواز می خواندم، علی (ع) از کنارم رد می شد. امام از صدای زیبای من

تعجب کرد و فرمود: ای زاذان! چرا قرآن نمی خوانی؟ گفتم: ای امیرمؤمنان! چگونه قرآن بخوانم در حالیکه چند

سوره فقط باندازه ای که در نمازم نیاز دارم، بیشتر حفظ نیستم!

امام بمن نزدیک شد و در گوشم جملاتی نامفهوم فرمود. سپس در دهانم دعائی خواند. هنوز امام از من دور نشده بود

که متوجه شدم همه قرآن را با اعراب و همزه اش حفظ شده ام. و از آن موقع تا کنون نیازی به سؤال کردن درباره قرآن

پیدا نکرده ام. «بحارج 41 ص 195»

زنده شدن سام!

در زمان پیامبر (ص) عده ای از یمن نزد حضرت آمدند و گفتند:

ما باقیمانده ملت های گذشته از آل نوح (ع) هستیم. حضرت سام (ع) که جانشین نوح (ع) بوده است در کتابش آورده که

هر پیامبری جانشینی دارد. جانشین شما کیست؟ پیامبر به علی (ع) اشاره کرد.

گفتند اگر از او معجزه ای بخواهیم می تواند انجام دهد؟

فرمود، با اذن الهی آری! سپس حضرت به علی (ع) فرمود با آنان به مسجد برو و پایت را به زمین نزدیک محراب بزن!

علی (ع) همراه آنان به مسجد رفت و دور کعت نماز خواند و سپس پایش را بر زمین نزدیک محراب زد. ناگاه زمین باز

شد و تابوتی ظاهر گشت و از میان تابوت، پیامبری که صورتش مثل ماه می درخشید و خاک از سر

و صورتش می تکاند و ریش بلندی داشت، بیرون آمد و گفت:

اشهد أنّ لا اله الاّ الله وأنّ محمّداً رسول الله سید المرسلین وائک علی وصیّ محمّد سید الوصیین وانا

سام بن نوح!

در این موقع آنان کتابهای خود را باز کردند تا قیافه سام را با آنچه در کتاب آمده مطابق دیدند.

آنها گفتند: ای سام! ما خواستار خواندن سوره‌ای از کتاب نوح (ع) هستیم!
سام شروع به خواندن سوره‌ای کرد و سپس بر علی (ع) سلام کرد و در تابوت خوابید و زمین برهم آمد و مثل سابق شد.
آنها با دیدن این معجزه گفتند: تنها دین در نزد خدا اسلام است. «بخارج 41 ص 212»

عروسی یهودیان!

یهودیان هنگام برپائی یکی از مراسمات عروسی خود، نزد پیامبر آمدند و درخواست کردند که اجازه دهد حضرت فاطمه (س) هم در عروسی آنان حضور یابد و قصدشان این بود که فاطمه (س) بلباسهای کهنه خود در مقابل لباسهای پرزرق و برق زنان یهودی تحقیر شود!

پیامبر اجازه او را به علی (ع) موکول کرد و علی (ع) اجازه داد. در این حین جبرئیل نازل شد و لباسهایی از بهشت برای فاطمه (س) آورد. وقتی فاطمه (س) با این لباسها در عروسی حاضر شد، چنان زنان یهودی را شگفت زده کرد که در مقابل فاطمه (س) به سجده افتادند! و زمین زیر پای او را می بوسیدند! و عده ای از آنان در آن شب مسلمان شدند.
«بخارج 43 ص 30»

کعبه در هوا

از زید بن ارقم نقل شده که:

در مسجد الحرام نزد امام حسن مجتبی (ع) رسیدم و از حضرت تقاضا کردم معجزه‌ای بمن نشان بدهد تا برای مردم کوفه نقل کنم.

امام دعائی خواند. ناگاه کعبه در هوا بلند شد!

عده‌ای از مردم با دیدن این صحنه می گفتند: اعجوبه است! و بعضی آن را سحر می خواندند.

در این موقع عده‌ای در زیر کعبه رفتند. سپس حضرت آنرا بحال خود برگرداند. «حدیقه الشیعه»

نشان دادن علی (ع) بعد از شهادت

بعد از شهادت امیر المؤمنین (ع)، عده‌ای نزد امام حسن (ع) آمدند و درخواست کردند که: از آن معجزاتی که پدرت

داشت، تو هم یکی بما نشان بده!

امام فرمود: آنگاه ایمان می آورید؟

گفتند: آری! بخدا سوگند ایمان می آوریم.

حضرت گوشه پرده را کنار زدند. ناگاه مردم مشاهده کردند که علی (ع) در آنجا نشسته است.

امام فرمود: این شخص را می شناسید؟

گفتند: آری این امیرمؤمنان علی(ع) است. ماهمگی شهادت می‌دهیم که توحجت برحق خدائی و تو بعد از علی(ع) امام هستی. همانطور که بعد از رحلت پیامبر، علی(ع) او را در مسجد قبا به ابوبکر نشان داد، تو هم امیرمؤمنان را بما نشان دادی.

امام فرمود: مگر سخن خدا را در قرآن نخوانده‌اید که می‌فرماید:

«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ» بقره 154

وقتی که شهداء این مقام را داشته باشند که بعد از شهادت زنده باشند، درباره‌ی ما چه می‌توانید بگوئید؟

همگی گفتند: ای فرزند رسول خدا! ما ایمان آوردیم و تو را تصدیق می‌کنیم. «بحار ج 43»

زنده شدن پیرزن!

یحیی بن امّ الطویل می‌گوید:

ما نزد امام حسین(ع) بودیم که جوانی گریه‌کنان نزد امام حسین(ع) آمد و گفت:

مادرم از دنیا رفته ولی وصیتی نکرده است. فقط گفته است که در مورد اموالش به نظر شما عمل کنیم.

امام فرمود: بلند شوید تا بخانه او برویم.

ما هم با امام بخانه پیرزن رفتیم. وقتی داخل خانه آن زن شدیم، امام از خدا خواستند تا او را زنده کند تا وصیت خود را انجام دهد.

ناگاه پیرزن زنده شد و بلند شد و نشست و شهادتین را بر زبان جاری کرد. سپس به امام گفت: ای مولایم! داخل اطاق شوید و هر دستوری دارید بمن بفرمائید.

امام داخل اطاق شدند و به او فرمودند: خداوند تو را رحمت کند. وصیتهای خود را بکن!

او گفت: ای فرزند رسول خدا! من مقداری ثروت دارم که در فلان جا گذاشته‌ام و یکسومش در اختیار شما است تا به شیعیان بدهی و دوسو دیگر مال پسر من باشد بشرط اینکه از دوستان شما باشد. و اگر با شما اهلیت(ع) مخالفت کرد این دوسوم را هم شما بردارید و او حقی ندارد. سپس از امام درخواست کرد که بعد از مردن بر او نماز بخواند و کارهای بعد از مرگش را امام انجام دهد. این سخنان را گفت و مُرد. «بحار ج 44 ص 181»

باحال جنابت پیش امام رفت!

عربی برای آزمایش امامت امام حسین(ع) به مدینه رفت و در بین راه با خود استمناء نمود و با آن حال نزد امام رفت!

وقتی داخل اطاق امام شد، حضرت فرمود: ای اعرابی! آیا حیا نمی‌کنی که باحال جنابت نزد امامت می‌آیی؟

سپس فرمود:

شما عربهار سمتان است که وقتی می‌خواهید نزد شخصی بروید با خود استمناء کنید؟

عرب گفت: آنچه که می‌خواستم، یافتم. سپس بیرون رفت و غسل نمود و خدمت امام برگشت و آنچه در دل داشت از حضرت سؤال کرد. «بحار ج 43 ص 181»

حجر الاسود به صدا درآمد!

بعد از شهادت امام حسین (ع)، محمد بن حنفیه که برادر امام حسین (ع) بود نزد امام سجاد (ع) رفت و گفت: ای برادرزاده! می‌دانی که پیامبر، علی (ع) را وصی خود قرار داد و علی (ع) هم امام حسن (ع) را وصی خود قرار داد. حال که پدرت به شهادت رسیده است، جانشین خود را مشخص نکرده و چون من عمومی تو و پسر امیر المؤمنین (ع) هستم و از تو بزرگتر می‌باشم! پس در مورد امامت با من نزاع نکن و مرا امام بدان!!

امام سجاد (ع) فرمود: ای عمو! از خدا بترس و دنبال آنچه که سزاوار آن نیستی نرو و من تو را از اینکه جزء جاهلان باشی، بر حذر می‌دانم!

ای عمو! پدرم صلوات الله علیه قبل از اینکه به کربلا بیاید به من وصیت کرد و یک ساعت قبل از شهادت بامن در امر امامت عهد و پیمان بست. و این سلاح رسول خدا (ص) است که در نزد من است. پس دنبال این امر نگرد که می‌ترسم عمرت کوتاه شود و در احوالت آشوب و اختلال روی دهد! خداوند متعال امتناع دارد که امامت را جز در نسل حسین (ع) قرار دهد و اگر می‌خواهی به این امر یقین کنی بیا باهم نزد حجر الاسود برویم تا از او نظربخواهیم و حقیقت امر را از او جویا شویم.

محمد قبول کرد و با امام نزد حجر رفتند.

امام به محمد فرمود: اول تو در پیشگاه خدا تضرع کن از او بخواه تا حجر با تو صحبت کند. سپس حقیقت را از حجر بپرس!

محمد شروع به مناجات کرد و خدا را صدا زد! ولی سخنی از حجر نشنید!

امام فرمود: ای عمو! اگر تو جانشین امام حسین (ع) بودی حجر با تو حرف می‌زد و جواب تو را می‌داد.

محمد گفت: ای برادرزاده! حال تو حجر را صدا بزنی و از او سؤال کن!

امام دعا کرد و فرمود:

ای حجر! بحق خداوندی که عهد و میثاق تمام پیامبران و اوصیاء و تمامی مردم را در تو قرار داده قسم می‌دهم که بگوئی بعد از حسین بن علی (ع) چه کسی امام است؟

ناگاه حجر الاسود چنان تکانی خورد که گویا می‌خواست از جای خود کنده شود و بزبان عربی به امام سجاد (ع) گفت: وصیت و امامت بعد از حسین بن علی (ع) مخصوص تو است.

محمد پای حضرت را بوسید و گفت: اعتراف می‌کنم که امامت حق شما می‌باشد. «منتهی الامال ج 2 ص 230»

باران ناگهانی!

ثابت بنانی می گوید:

یکسال با عده‌ای از عبادت کنندگان بصره از قبیل ایوب سجستانی، صالح مرّی، عتبّه الغلام و حبیب بن دینار به مکه رفتیم. در مکه به علت نیامدن باران، آب کمیاب بود. ما تصمیم گرفتیم از خدا بخواهیم که باران بفرستد! لذا کنار کعبه رفتیم و از خدای رثوف درخواست باران کردیم. ولی اثری از اجابت ندیدیم!

در این موقع جوانی بطرف ما آمد و فرمود:

ای مال بن دینار! ای ثابت بنانی! ای ایوب سجستانی! ای صالح مرّی! ای...! ما گفتیم: لَبِیک!

فرمود: آیا در میان شما کسی نیست که خدا او را دوست بدارد؟ گفتیم: از ما دعا کردن و از خدا اجابت نمودن!

فرمود: از کعبه دور شوید! اگر در میان شما یکنفر بود که خدا او را دوست داشت، دعای او را مستجاب می نمود.

آنگاه حضرت وارد کعبه شد و سر به سجده نهاد و فرمود: ای خدای من! بحقّ آن محبّتی که بمن داری، این مردم را بوسیله باران سیراب کن!

هنوز دعای امام تمام نشده بود که ابری نمایان شد و باران زیادی آمد.

ثابت می گوید: من از مردم مکه پرسیدم این جوان کیست؟ گفتند که او علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب (ع) است. «ستارگان درخشان ج 6 ص 16»

خبر داشتن از کار پنهانی!

ابو الصباح کنانی گوید:

روزی بدر خانه امام باقر (ع) رفام. وقتی در زدم، کنیز امام در را باز کرد. من دست خود را بر پستانهای او زدم و گفتم: به مولای خود بگو که فلانی اجازه شرفیابی می خواهد!

ناگاه صدای امام از اطاقش بلند شد که: اُدخل! لا اُمّ لک! من داخل اطاق شدم. و به امام عرض کردم که: این حرکت من از روی شهوت نبود بلکه می خواستم شما را آزمایش نمایم!

امام فرمود: راست گفتی! اگر گمان می کنید که این دیوارها مانع دیدن مامی شوند، همانطور که مانع دیدن شما می شوند، پس چه فرقی بین ما و شما است. پرهیز از اینکه دوباره اینکار را انجام دهی! «منتهی الامال ج 2 ص 101»

جابر و ملکوت آسمانها

جابر بن یزید جعفی می گوید:

از امام باقر (ع) سؤال کردم: مراد از ملکوت آسمان و زمین که به حضرت ابراهیم (ع) نشان دادند، همانطور که در قرآن آمده که «و تُرى ابراهیم ملکوت السموات والارض» چیست؟

امام دست مبارک خود را بطرف آسمان برداشت و فرمود: بمن نگاه کن! چه می بینی؟

من دیدم که نوری از دست امام بطرف آسمان امتداد داشت، بطوریکه چشمها را خیره می کرد. امام فرمود: ابراهیم (ع) ملکوت آسمان و زمین را چنین دید. سپس امام دست مرا گرفت و به داخل اطاقی برد و لباس خود را عوض نمود و فرمود: چشم خود را ببند! من بستم. امام فرمود: می دانی کجاستی؟ گفتم: نه! فرمود: در آن ظلمتی که ذوالقرنین از آنجا عبور کرد.

گفتم: اجازه می دهید چشمم را باز کنم؟ فرمود: باز کن ولی چیزی نمی بینی! من باز کردم ولی آنقدر تاریک بود که حتی جای پای خود را نمی دیدم. سپس با امام مقداری راه رفتیم. فرمود: می دانی کجاستی؟ گفتم: نه! فرمود: بر سر آن چشمه ای که خضر از آن آب حیات خورد! بعد امام مرا از عالمی به عالم دیگر می برد تا پنج عالم را طی کردیم. امام فرمود: ابراهیم (ع) ملکوت آسمان و زمین را که دوازده عالم است این چنین دید که تو دیدی! و هر امامی بیاید در یکی از این عالمها ساکن شود تا اینکه قائم (ع) ظهور کند. بعد فرمود: چشمانت را ببند و باز کن! وقتی بستم و باز کردم، خود را در خانه امام دیدم. امام باز لباس خود را عوض کرد. «حَدِيقَةُ الشَّيْعَةِ»

جسارت به مادر

ابامهزم گوید:

شبى از خدمت امام صادق (ع) مرخص شدم و به همراه مادرم به خانه ام در مدینه می رفتیم. در بین راه با مادرم مشاجره کردم و من به او تندی نمودم!

روز بعد وقتی خدمت امام رفتم، امام فرمود: ای ابامهزم! این تو و مادرت چه پیش آمد؟ آیا شب گذشته به او تندی نمودی؟ آیا نمی دانی که شکمش محل سکونت تو و دامنش محل استراحت تو و سینه اش ظرف نوشیدنی تو بوده است؟

گفتم: آری!

فرمود: هیچگاه براو تندی نکن! «بحار ج 4 ص 72»

زنده شدن پرندگان ذبح شده!

یونس بن ظبیان می گوید:

باعدۀ زیادی در خدمت امام صادق (ع) بودیم که شخصی سؤال کرد: یا بن رسول الله! پرندگانیکه در قرآن آمده، در آن جائیکه خطاب به ابراهیم (ع) فرموده است: «خُذْ اَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ اِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا» یعنی: چهار پرنده را ذبح کرده و گوشتشان را باهم مخلوط کرده و هر قسمتی را بر سر کوهی بگذار!

آیا از یک نوع بودند یا باهم فرق داشتند؟

امام فرمود: می خواهید مثل آن معجزه را بشما نشان بدهم؟ همه گفتیم: آری!

امام دستورداد که طاوس و باز و کبوتر و کلاغی را آوردند و آنها را ذبح کردند و باهم مخلوط کرده، در چهار طرف اطاق گذاشتند. سپس امام ابتدا طاوس را صدا زدند! ناگاه اجزایش از چهار گوشه جدا شده و بهم پیوستند و زنده شد. سپس کلاغ و دوتای دیگر را زنده کرد. «حَدِيقَةُ الشَّيْعَةِ»

مرگ زندانبان!

زمانیکه امام موسی کاظم (ع) در زندان هارون بودند، دونفر از علمای سنی که از شاگردان ابوحنیفه بودند بنامهای ابویوسف و محمد بن الحسن به زندان رفته و قصد داشتند که به زعم خود با مباحثاتی امام را به مذهب خود متمایل کنند!

وقتی خدمت امام رسیدند، زندانبان حضرت به امام گفت: نوبت من تمام شده و من می‌روم و فردا می‌آیم. اگر کاری داری بگوئی وقتی فردا می‌آیم، برای شما انجام دهم؟
امام فرمود: کاری ندارم!

وقتی زندانبان رفت، امام به آن دو عالم سنی فرمود: از این مرد تعجب نمی‌کنید که امشب خواهد مُرد، آنوقت می‌گوید اگر کاری دارید بگوئید فردا برای شما انجام دهم؟

آندو باهم گفتند: ما آمده بودیم تا از او مسائل واجب و مستحب را بپرسیم ولی او از غیب خبر می‌دهد!
پس با امام خدا حافظی کرده و از زندان بیرون آمدند و برای اینکه صحت حرف امام را بفهمند شخصی را مأمور کردند تا به در خانه زندانبان رفته و برای آنان خبر بیاورد.

آن شخص بدر خانه زندانبان رفت و آنجا نشست. وقتی شب از نیمه گذشت، ناگاه از خانه‌اش صدای گریه و فریاد شنیده شد. در خانه را زد و پرسید که چه شده است؟ گفتند: صاحبخانه بدون اینکه مریضی قبلی داشته باشد، سگته کرده است و از دنیا رفته است!

او جریان را به آن دو عالم سنی خبر داد. آنان مجدداً نزد امام رفته و گفتند این علم را از کجا یاد گرفته‌اید؟
امام فرمود: این دانش از آن علومی است که رسول خدا (ص) به علی مرتضی (ع) یاد داده است و از علومی نیست که کسی باشد. «حَدِيقَةُ الشَّيْعَةِ»

بی بی شطیطه

شیعیان نیشابور شخصی بنام محمد بن علی را انتخاب کرده و امانتهایی شامل سه هزار سکه طلا و پنجاه هزار سکه نقره و مقداری پارچه و دفتری مُهر و موم شده شامل هفتاد سؤال که در هر ورقی یک سؤال نوشته شده بود به او دادند تا به امام بعد از امام صادق (ع) که در آن زمان هنوز مشخص نبود، بدهد. و جواب سؤالات را بگیرد.

همچنین زنی بنام شطیطه یک درهم و یک ژاکت به محمد بن علی داد تا به امام برساند. و گفت: این را به امام بده اگر چه کم است زیرا از فرستادن حق اگر چه کم باشد نباید حیا کرد!

محمد بن علی با جریاناتی خود را به امام کاظم (ع) رساند. و امام جواب سؤالات را بدون اینکه مهر و موم آنها باز شود، دادند. اما اموال را قبول نکردند، و فرمودند: درهم شطیطه و ژاکت اورا بیاور! وقتی آورد، امام آنها را برداشت و فرمود: خدا از حق حیا نمی کند اگر چه کم باشد. ای ابو جعفر! سلام مرا به شطیطه برسان و این کیسه را که چهل درهم در آنست به او بده و بگو که من قسمتی از کفنه‌های خودم را که پنبه‌اش از روستای خودمان، قریه صیدا که قریه فاطمه زهرا (س) است و خواهرم حکیمه آنرا رسته است است برای تو فرستادم و بدان که از زمان وصول اینها، نوزده روز دیگر زنده هستی. شانزده درهم را خرج خودت کن و بقیه را بعنوان صدقه و کارهای لازم دیگر قرار بده! و من برای خواندن نماز بریدن تومی آیم.

سپس امام فرمود: ای ابو جعفر! اگر مرا بر بالین شطیطه دیدی بکسی اطلاع نده! که برایش بهتر است و این اموال را به صاحبانشان برگردان...

محمد بن علی بعد از این ملاقات به نیشابور برگشت و دید اشخاصی که امام اموال آنان را بلر گردانده همه پیرو عبدالله افطح برادر امام کاظم (ع) شده‌اند و فقط شطیطه بر صراط حق مانده است.

او سلام امام را به شطیطه ابلاغ کرد و کیسه پول و کفن اهدائی امام را به او داد.

همانطور که امام خبر داده بود، شطیطه نوزده روز بعد از دنیا رفت و امام بر بالین او حاضر شد و بر او نماز خواند و به محمد بن علی فرمود: سلام مرا به یاران برسان و بگو: من و هر کسی که امام است باید بر جنازه‌های شما در هر شهری که باشید، حاضر شویم. پس از خدا در کارهایتان پرهیزید! «منتهی الامال ج 2 ص 197»

اسم فرزندان را عمر بگذار!

احمد بن عمرو گوید:

در حالیکه همسرم باردار بود از کوفه به مدینه رفتم و خدمت امام رضا (ع) مشرف شدم. به امام عرض کردم که:

زمانیکه از شهر کوفه بیرون آمدم، همسرم حامله بود. دعا کنید که فرزندم پسر باشد.

امام فرمود: او پسر است و اسمش را عمر بگذار!

گفتم: من تصمیم داشتم که نامش را علی بگذارم و به خانواده‌ام گفته‌ام که اگر پسر بود، اسم او را علی بگذارند!

امام فرمود: نامش را عمر بگذار!

من از خدمت امام مرخص شدم. و قتی که به کوفه برگشتم، دیدم که خداوند بمن پسری داده است و اسمش را علی گذاشته‌اند. من به آنها گفتم که اسمش را عمر بگذارند.

وقتی همسایه‌های سنی ما فهمیدند که نام کودک را از علی تغییر داده‌ایم و عمر گذاشته‌ایم، پیش من آمدند و گفتند:

ما تا کنون بتو بدین بودیم و علیه تو به حکومت گزارش می دادیم! ولی اکنون متوجه شدیم که تو هم مثل ما هستی. بعد از این دیگر حرف کسی را علیه تو قبول نمی کنیم.

احمد می گوید: آنوقت متوجه شدم که حضرت توجه‌اش بمن از توجه خودم به خودم بیشتر است. «منتهی الامال ج 2 ص 276»

ترور دشنام دهنده

احمد بن عمر حلال گوید:

شنیدم که درمکه شخصی بنام اخرس، اسم امام رضا (ع) را با اهانت می برد! و به امام دشنام می دهد. من چاقوئی تهیه کردم و با خودم قسم خوردم که هر موقع اخرس از مسجد بیرون آمد، او را بکشم! برای این منظور سر راه او ایستاده بودم که ناگاه یادداشتی از امام رضا (ع) بمن رسید که نوشته بود:

«بسم الله الرحمن الرحيم به حق من بر تو که کاری به اخرس نداشته باش. خدایتعالی مرا از هر گزندى حفظ می نماید.» «منتهی الامال ج 2 ص 277»

زیارت کوفه و مدینه در یکشب

علی بن خالد گوید که:

شنیدم که شخصی بجرم ادعای پیامبری در زندان است. بوسیله ای خودم را به او رساندم تا او را ببینم. وقتی با او صحبت کردم او این جرم را انکار کرد و گفت: من مدتی در مقام رأس الحسین در شام عبادت می کردم. شبی در محراب مشغول عبادت بودم که شخصی را در مقابلم دیدم که بمن می گفت: بامن بیا! من با او همراه شدم، ناگاه خود را در مسجد کوفه دیدم! او بمن فرمود: اینجارا می شناسی؟ گفتم: آری این مسجد کوفه است.

من و او نماز خواندیم سپس مقداری راه رفتیم، ناگاه خود را در مسجد پیامبر در مدینه دیدم. او بر پیامبر سلام کرد و نماز خواند و من هم نماز خواندم. سپس از مسجد بیرون آمدم و مقداری راه رفتیم و دوباره خود را در شام در مقام رأس الحسین دیدم. او هم از مقابل چشمانم غایب شد.

سال بعد باز او پیدا شد و همان مکانها را با هم رفتیم. وقتی به شام برگشتیم من گفتم: تو را قسم به کسیکه این قدرت را بتو داده، شما کیستید؟ او فرمود: من محمد بن علی بن موسی الرضا هستم.

وقتی این کرامت را برای مردم تعریف کردم، مرا بجرم ادعای نبوت دستگیر و زندانی کردند.

علی گوید که من به او گفتم درباره بیگناهی تو نامه ای به وزیر می نویسم. نامه را نوشتم ولی بعد از چند روز نامه خودم برگشت خورد در حالیکه وزیر زیر آن نوشته بود که اگر ادعای آن مرد صحت دارد همان شخص با کرامت بیاید و او را آزاد کند!

من ناراحت شده و نامه را به زندان بردم تا جواب وزیر را برای آن مرد بگویم. وقتی به زندان رسیدم، دیدم که نگهبانان در حال رفت و آمده هستند. علت را رسیدم، گفتند: این مردیکه ادعای نبوت کرده بود، غیب شده و نمی دانیم مرغ شده و به هوا بالا رفته و یا بزمین فرو رفته است!

من فهمیدم که امام جواد (ع) او را رها کرده است. «ارشاد ج 2 ص 279»

بدن پاره پاره!

حکیمه دختر امام جواد (ع) گوید که:

بعد از شهادت پدرم نزد امّ عیسی (امّ الفضل دختر مأمون) رفتم و او این ماجرا را درباره امام جواد (ع) تعریف کرد: من همیشه نسبت به اینکه امام، همسری دیگر بگیرد، نگران و احساس حسادت می کردم تا اینکه روزی خانمی را دیدم که خود را همسر شوهرم معرفی کرد. من ناراحت شده و جریان را به مأمون عباسی اطلاع دادم. مأمون که مست لایعقل بود، دستور داد تا شمشیرش را برایش آورند. سپس قسم خورد که برود و امام را بکشد! من وقتی این حالت را از پدرم دیدم، پشیمان شدم و «اَنَا لِلَّهِ وَاَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» می گفتم و بر سر و صورت خود می زدم و بدن بال پدرم می رفتم. تا اینکه به اطاقیکه امام در آن بود رسیدیم. مأمون وارد شد و با شمشیر ضرباتی را بر امام وارد کرد بطوریکه بدن امام پاره پاره شد! بعد بیرون آمد و به قصرش برگشت. من تا صبح نخواستیدم و موقع صبح نزد پدرم رفتم و گفتم: می دانی دیشب چه کردی؟ گفت: نه! گفتم: پسر امام رضا (ع) را کشتی! او تعجب کرد و از حال رفت و بیهوش شد. بعد از ساعتی بیهوش آمد و گفت: وای بر تو! چه می گوئی؟ گفتم: آری! بخانه او رفتی و بدنش را با شمشیر پاره پاره کردی! مأمون دچار اضطراب زیادی شد و یاسر خادم را صدا زد و گفت: این چه حرفی است که دخترم می گوید؟ یاسر گفت: راست می گوید! مأمون بر سر و سینه خود می زد و می گفت: اَنَا لِلَّهِ وَاَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ! تا قیامت در میان مردم رسوا شدیم و هلاک گشتیم.

بعد به یاسر گفت: ای یاسر! زود بخانه امام برو و بین این مطلب راست است و زود خبری بیاور که نزدیک است جان از تنم بیرون آید! یاسر بخانه حضرت رفت و زود برگشت و گفت: ای امیر بشارت و مژدگانان! مأمون گفت: چه خبرداری؟ گفت: نزد امام رفتم و او را سالم در حال مسواک زدن دیدم. من سلام کردم و گفتم: می خواهم این پیراهنی که در تن دارید را بعنوان تبرک بپوشم! و قصدم این بود که به بدن حضرت نگاه کنم و ببینم که از ضربات شمشیر اثری مانده یا خیر!

امام پیراهن را درآورد و من دیدم که بدنش مثل عاج سفید است. و اثری از زخم و غیر آن نیست. مأمون به گریه افتاد و گفت: با این معجزه هیچ چیز دیگری نمی ماند و این معجزه برای اولین و آخرین عبرت است. «منتهی الامال ج 2 ص 336»

نصف شدن نگین

همسایهٔ امام درسامراء مردی بنام یونس نقاش بود که اکثر اوقات خدمت امام می‌رسید و بعضی از کارهای امام را انجام می‌داد.

روزی ناراحت و ترسان خدمت امام آمد و گفت: مولایم! سفارش می‌کنم که به خانواده‌ام نیکی کنید! امام فرمود: مگر چه شده است؟ گفت:

حاکم، نگینی گرانقیمت بمن داده تا بروی آن مطلبی را حکاکی کنم ولی در حین این کار، نگین دونیمه شده است! اگر بگوش حاکم برسد، یا مرا می‌کشد و یا هزار تازیانه می‌زند! فردا هم روز تحویل نگین است.

امام فرمود: حال به خانه ات برو تا ببینیم فردا چه میشود. و جز خیر چیزی نخواهی دید.

یونس فردا خدمت امام رسید و گفت: پیک حاکم برای تحویل نگین آمده است. امام فرمود: نزد حاکم برو که جز خیر چیزی نخواهی دید.

یونس نزد حاکم رفت و خندان برگشت و گفت: ای سرورم! چون نزد حاکم رفتم بمن گفت: کنیزهایم درباره این نگین باهم دعوا دارند. لذا اگر می‌شود آنرا دونیمه کن تا دوتا نگین شود و دعوایشان برطرف شود؟

امام حمد الهی را کرد و فرمود: تو چه گفتی؟ عرض کرد: گفتم اگر بمن مهلت بدهید فکری خواهم کرد. امام فرمود: خوب جوابی دادی. «منتهی الامال ج 2 ص 36»

سخن گفتن به هفتاد و سه زبان

ابوهاشم جعفری گوید که:

خدمت امام هادی (ع) شرفیاب شدم. امام با زبان هندی با من صحبت می‌کردند ولی من چیزی نمی‌فهمیدم. در مقابل امام ظرفی پر از سنگریزه بود که امام یکی از سنگریزه هارا برداشت و مکید و بمن داد. من هم آن را در دهانم گذاشتم. بخدا قسم! هنوز از خدمت امام هادی (ع) بیرون نرفته بودم که قادر بودم به هفتاد و سه زبان که یکی از آنها هندی بود سخن بگویم. «منتهی الامال ج 2 ص 367»

توبهٔ سید! شخصی از سادات قم بنام حسین بطور علنی شراب می‌خورد و مست می‌کرد. او روزی بدرخانهٔ احمد بن اسحاق قمی نمایندهٔ امام عسگری (ع) رفت ولی وی اجازه ورود را به او نداد. حسین هم با ناراحتی به خانه‌اش برگشت. بعد از مدتی احمد بن اسحاق به سامراء رفت ولی وقتی به درخانهٔ امام عسگری (ع) رفت، امام اجازهٔ ورود به او ندادند. احمد ناراحت شد و به گریه کردن و التماس نمودن افتاد تا اینکه امام به او اجازه دادند.

وقتی خدمت امام رسید، عرض کرد: یا بن رسول الله! چرا با اینکه از شیعیان شما هستم، اجازهٔ ورود بمن نمی‌دادید؟ امام فرمود: زیرا تو پسر عموی ما را به خانه ات راه ندادی! احمد به گریه افتاد و گفت: من به این علت او را راه ندادم تا از شرابخواری توبه کند!

امام فرمود:

راست می گوئی ولی در عین حال چاره‌ای نیست جز اینکه سادات رادر هر حال احترام نمائی و آنان را تحقیر نمائی و به آنان توهین نکنی! والادچار ضرر و خسارت خواهی شد زیرا آنان بمامتسب هستند.

احمد بعد از مدتی به قم برگشت. عده‌ای از بزرگان قم برای زیارت وی به خانه‌اش آمدند. حسین هم جزء آنان بود. همینکه چشم احمد به حسین افتاد، از جای خود بلند شد و او را احترام کرد و در کنار خود در بالای مجلس نشاند! حسین که تعجب کرده بود، علت این احترام فوق العاده را پرسید. احمد ماجرای خود را با امام تعریف کرد. وقتی حسین این ماجرا را شنید، از اعمال زشت خود پشیمان شد و توبه کرد و به خانه خود رفت و آنچه شراب داشت دور ریخت و لوازم شرابسازی را از بین برد و از مردان با تقوا و اهل عبادت گشت بطوریکه همیشه در حال اعتکاف در مسجد بود تا اینکه از دنیا رفت و در کنار قبر فاطمه معصومه (ع) دفن گردید. «ستارگان درخشان ج 123 ص 28»

سفر امام عسگری به گرگان

جعفر بن شریف گرگانی می گوید که:

سالی در راه سفر حج در سامراء به خدمت امام عسگری (ع) رسیدم. و مقداری از اموالی را که شیعیان برای حضرت داده بودند به امام دادم و گفتم: شیعیان شمادر گرگان سلام رساندند.

امام فرمود: مگر بعد از اعمال حج به گرگان بر نمی گردی؟

گفتم: چرا. برمی گردم. فرمود: از امروز تا صد و هفتاد روز دیگر تو به گرگان می رسی. که روز جمعه سوم ربیع الثانی در اول روز وارد شهر می شوی. وقتی به گرگان رفتی، به مردم اعلام کن تا در خانه تو جمع شوند. زیرا در آخر آنروز من به گرگان خواهم آمد.

سپس امام برایم دعا کردند.

من همان تاریخی که امام فرموده بود، وارد گرگان شدم و به مردم خبر دادم که امروز امام بمنزل من می آیند. لذا آماده باشند و مسائل و مشکلات خود را در نظر بگیرند.

بعد از نماز ظهر و عصر، همگی شیعیان در خانه من جمع شده بودند که بدون اینکه متوجه بشویم، امام عسگری (ع) بر ما وارد شد و بر ما سلام کرد. ما از امام استقبال نمودیم و دست مبارکش را بوسیدیم.

امام فرمود: من به جعفر بن شریف وعده داده بودم که در آخر امروز نزد شما بیایم. لذا نماز ظهر و عصر را در سامراء خواندم و نزد شما آمدم تا باشما تجدید عهد نمایم. اکنون که نزد شما هستم، سؤالات و حاجات خود را بمن بگوئید.

اولین نفری که حاجت خود را گفت، نصر بن جابر بود که عرض کرد: ای پسر رسول خدا! پسرم چند ماه است که نایبنا شده است. از خدا بخواهید تا چشمانش را به او برگرداند.

امام فرمود: او را نزد من بیاور!

اورا خدمت امام آوردند و امام دست شریف را خود را بر چشمانش گذاشت که ناگاه بینا شد. سپس یک به یک مردم حاجتهای خود را می پرسیدند و امام حاجات آنها را بر آورده می کرد و در حق همگی دعا نمود و در همان روز مراجعت فرمود. «منتهی الامال ج 2 ص 399»

سورخ کردن زبان

شیخ شمس الدین محمد بن قارون گوید:

به حاکم حله بنام مرجان الصغیر گزارش دادند که یکی از شیعیان بنام ابوراجح به خلفاء اهانت می نماید! حاکم دستور داد تا او را آورند و چند نفر بقصد کشت او را زدند و آنقدر به صورتش زدند که دندانهای جلو او افتاد. سپس زبانش را بیرون آورده بر آن حلقه آهنی زدند و بینی او را سورخ کرده و ریسمانی از مو در آن وارد کرده و به طنابی بستند و بدستور حاکم در کوچه های شهر گرداند. تماشاچیان هم از هر طرف او را می زدند بطوریکه بر روی زمین افتاد و مرگ را پیش روی خود دید. بعد از آن حاکم دستور داد تا کار او را تمام کنند ولی چند نفر واسطه شده و گفتند: او پیرمردی ساخورده است و آنچه بر سرش آمده او را از پای در خواهد آورد. او را رها کن که خود می میرد و خونش را بر گردن نگیر!

حاکم هم از کشتنش صرف نظر کرد. بستگان ابوراجح آمدند و او را در حالیکه صورت و زبانش باد کرده بود و کسی تردید نداشت که همان شب خواهد مرد، به منزلش بردند.

بر خلاف انتظار، فردای آنشب که مردم برای اطلاع از وضع او بدیدارش رفتند، دیدند که در حال صحت و سلامت نماز می خواند. دندانهایش مثل اول شده و جراحتهایش خوب شده و اثری از آنها باقی نمانده و پارگی صورتش رفع گردیده است.

مردم تعجب کرده و ماجرایش را پرسیدند. گفت:

من مرگم را دیدم. زبان سخن گفتن هم نداشتم تا از خداوند متعال حاجتی بخواهم. لذا در دل دعا کردم و به مولا و آقایم صاحب الزمان (ع) توسل جست. چون شب فرا رسید، ناگاه دیدم که خانه ام پر نور شد و یک دفعه دیدم که مولایم امام زمان (ع) دست مبارکش را بر صورتم کشید و به من فرمود: از خانه خارج شو و برای طلب روزی برای زن و بچه ات کار کن که خدا بتو سلامتی داد.

منهم به این وضعی که می بینید شدم.

شمس الدین گوید: بخدا قسم! قبل از این ماجرا ابوراجح خیلی ضعیف و کم بنیه و زشت و کوتاه ریش بود و من به حمامی که او در آن بود، می رفتم ولی بعد از این جریان وقتی او را دیدم متوجه شدم که نیرویش زیاد شده و قامتش راست گردیده و ریشش بلند و صورتش سرخ شده و انگار به سن بیست سالگی برگشته و پیوسته در همین حالت بود تا اینکه وفات یافت. «مکیال المکارم»

صفین و سربریده

از یحیی بن اربلی نقل شده که:

روزی در خدمت پدرم بودم. دیدم که مردی کنارش نشسته و چرت می‌زند. در این حال عمامه‌اش افتاد و جای زخم بزرگی که در سرش بود، ظاهر شد. پدرم از او پرسید: این زخم از کجاست؟ گفت: این زخم را در جنگ صفین برداشتم. به او گفتند: تو کجا و صفین کجا؟

جواب داد: روزی با مردی از غزه به مصر می‌رفتیم. در بین راه صحبت به جنگ صفین افتاد. همسفر من گفت: اگر من در جنگ صفین بودم، شمشیرم را از خون علی (ع) و یارانش سیراب می‌کردم! من هم گفتم: اگر من هم در جنگ صفین بودم، شمشیرم را از خون معاویه ملعون سیراب می‌کردم. صحبت ما به جنگ منتهی شد و به هم به جنگ وزد و خورد پرداختیم. یکوقت متوجه شدم که زخمی بر من زد و من از هوش رفتم. ناگاه دیدم شخصی مرا با گوشه نيزه‌اش بیدار می‌نماید. چون چشم گشودم، مردی را دیدم که از اسب پائین آمد و دستش را روی زخم سرم کشید که فوراً بهبود یافت.

آنگاه گفت: همینجا بمان! و بعد از اندکی ناپدید شد. سپس در حالیکه سربریده همسفر من را در دست داشت با چهارپایان او برگشت و فرمود: این سر دشمن توست. تو بیاری ما برخاستی و ما هم تورا یاری کردیم. چنانکه خداوند هر که او را یاری کند، پیروز کند.

پرسیدم: شما کیستید؟

فرمود: من صاحب الامر هستم.

سپس فرمود: از این به بعد هر که پرسید: این زخم چه بوده؟ بگو ضربتی است که در صفین برداشته‌ام. «مهدی موعود»

سلام بر چهارده معصوم (ع)

اللّٰهُمَّ بَلِّغْ وَاوَصِلْ سَلامِي وَتَحِيَّاتِي عَلَيَّ نَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَسَيِّدِ الْأُمَّةِ أَشْرَفِ أَنْبِيَائِكَ وَالْمُرْسَلِينَ
وَسَفَرَائِكَ الْمُقَرَّبِينَ، حَبِيبِكَ وَنَجِيِّكَ، وَصَفِيِّكَ وَامِينِكَ وَخَاصَّتِكَ وَخَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ، مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ
اللّٰهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

اللّٰهُمَّ بَلِّغْ وَاوَصِلْ سَلامِي وَتَحِيَّاتِي عَلَيَّ إِمَامِ الْمُتَّقِينَ، الْقَائِدِ الْغَرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَيَعْسُوبِ الْمُسْلِمِينَ وَتَاجِ
الْبُكَائِينَ وَنُورِ الْمُجَاهِدِينَ وَافْضَلِ الْقَائِمِينَ مِنْ آلِ يَاسِينَ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَلَيَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ.
اللّٰهُمَّ بَلِّغْ وَاوَصِلْ سَلامِي وَتَحِيَّاتِي عَلَيَّ الصَّدِيقَةِ الطَّاهِرَةِ، فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، التَّقِيَّةِ النَّقِيَّةِ، الرَّاضِيَةِ
الْمَرْضِيَّةِ، الْمُحَدَّثَةِ الْمُبَارَكَةِ.

اللّٰهُمَّ بَلِّغْ وَاوَصِلْ سَلامِي وَتَحِيَّاتِي عَلَيَّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، سِبْطِي النَّبِيِّ الرَّحْمَةِ وَسَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ
اجْمَعِينَ.

اللّٰهُمَّ بَلِّغْ وَاوَصِلْ سَلامِي وَتَحِيَّاتِي عَلَيَّ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنِ
جَعْفَرٍ وَعَلِيِّ بْنِ مُوسَى وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَالْخَلْفِ الْهَادِي
الْمُهْدِي. صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

اللّٰهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ أَيْمَتِي وَسَادَتِي وَقَادَتِي بِهِمْ أَتَوَلَّى فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنْ أَعْدَائِهِمْ أَتَبَرُّ فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ. وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

پایان

منابع

- الميزان «علامه طباطبائی»
مکیال المکارم «موسوی اصفهانی»
منتهی الامال «شیخ عباس قمی»
بحار الانوار «علامه مجلسی»
حدیقه الشیعه «مقدس اردبیلی»
اصول کافی «باترجمه محمدباقر کمره‌ای»
اهل البيت «محمدی ری شهری»
جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه «دکتر محمود مهدوی دامغانی»
فضائل الخمسه فی الصحاح الستة «سیدتقی حسینی فیروز آبادی»
اکسیر اعظم «محمود میرشکرائی تفرشی»
شبهای پیشاور «سلطان الواعظین شیرازی»
الفصول العلیه «شیخ عباس قمی»
حیوه القلوب «علامه مجلسی»
ستارگان درخشان «محمد جواد نجفی»
محمد پیامبر شمشیر نیست «علیمراد فراشبندی»
مهدی موعود «ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار» «علی دوانی»
آیا بیاد امام زمان هستید؟ «مؤلف»
از کعبه تا محراب «مؤلف»
فاطمه سرور زنان عالم «مؤلف»
زندگانی پیامبر اسلام «مؤلف»
حوییه‌ها و بدیه‌ها «مؤلف»
خلقت نور اهل بیت (ع) قبل از همه 5
اولین مخلوق؟ 6
آدم (ع) و حوا (ع) در بهشت فردوس 7
فرشته محمود 7

بود: محمد رسول الله. علیّ وصیه. 8

سؤال قریش از پیامبر (ص) 8

برتر از فرشتگان 8

پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: ای علی! اگر ما نبودیم خداوند آدم 8

وحوا و بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را نمی آفرید! 8

امتحان قبل از خلق شدن 10

روح بدون بدن! 11

دریك سایه سبز رنگ! 11

ندای منادی 11

اشهد أن لا اله الا الله. اشهد أن محمدا رسول الله. اشهد أن عليا 11

امیر المؤمنین حقاً. 12

از اهل تسنن نقل شده که: 12

ابراهیم (ع) و ملکوت آسمانها 12

نظر بعضی از دانشمندان و مشاهیر غیر مسلمان درباره 14

شخصیت حضرت محمد (ص) 14

محمد شخصیتی است که مافوق بشریت و مادون خداست. 14

برتری محمد و آل محمد بر سایر انبیاء 15

«اذ قال ربّه أسلم. قال اسلمتُ لربّ العالمین. ووصی بها ابراهیم 15

بنیه و یعقوب یابنیّ إنّ الله اصطفی لکم الدین فلا تموتنّ الا وائتم 15

مسلمون» 131 و 132 بقره 15

«فلما احسّ عیسی منهم الکفر قال من انصاری الی اللهقال 15

الحواریون نحن انصار الله آمنّا بالله واشهد بانّا مسلمون» 52 آل 15

عمران 15

«ما کان ابراهیم یهودیاً ولا نصرانیاً ولكن کان حنیفاً مسلماً 16

وما کان من المشرکین» 67 آل عمران 16

«قُل آمنا بالله وما أنزل علینا وما أنزل علی ابراهیم واسماعیل 16

واسحاق و یعقوب والاسباط وما اوتی موسی و عیسی والنبیون 16

من رَبِّهِمْ لَأُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» 84آل عمران 16
 «اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم 16
 الاسلام ديناً» 3مائده 16
 «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْآحَادِيثِ. فَاطِرَ 16
 السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِى الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تُوفَّنِى مُسْلِمًا 17
 وَالْحَقِّنِى الصَّالِحِينَ» 101يوسف 17
 سؤالات يهودى از على (ع) 17
 خداداد قرآن مى فرمايد: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى 17
 النَّبِيِّ.» احزاب 1756
 نهنگ سخن مى گويد! 20
 نگاه عميقانه يهودى به پيامبر اسلام 21
 روز قيامت و منبرهاى پيامبران و اوصياء 22
 لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ؟ امروز پادشاهى مالِ كِست؟ 23
 تقسيم كننده بهشت و جهنم 24
 موسى (ع) در معراج 24
 دو مرد برگزيده! 25
 تو بهترى يا جبرئيل؟ 25
 سروران بهشت! 25
 عبادت بى ولايت؟ 25
 غبطه به شيعيان على (ع) 27
 در كتاب ادریس 27
 خوردن غذا در قيامت! 27
 اولين نفرى كه در قيامت صدا مى زنند! 28
 نام محمد! 28
 عبور از عقبه! 28
 توسل به پيامبر در جهنم! 29
 كوثر مخصوص اهليت (ع) 29

ریشه درخت طوبی 30

درهای بهشت 30

حرام بودن بهشت؟ 30

چهارنفر سواره در قیامت 30

علم و دانش اهلیت (ع) 32

شاگردان مکتب اهلیت (ع) تاکنون از صدها هزار نفر فراتر رفته 32

است. شاگردانی مانند جابر بن یزید جعفی که هفتاد هزار حدیث 32

از امام باقر (ع) و صادق (ع) در سینه داشت! یا جابر بن حیان 32

شاگرد امام صادق (ع) که بیش از هزار جلد کتاب در شیمی 32

وفیزیک و دیگر علوم نوشت! تا برسد به علمائی چوت علامه 32

حلی که بیش از هزار جلد کتاب در علوم مختلف بجای 32

گذاشت و یا خواجه نصیر الدین طوسی و شیخ طوسی با نوشتن 33

صدها جلد کتاب و تربیت دهها دانشمند در علوم مختلف 33

و علامه مجلسی که دائرة المعارف شیعه را تهیه کرد و این 33

شاگردان روز بروز زیادتر می شوند که در زمان ما بیش از هزار 33

مجتهد در حوزه های علمیه قم و نجف و دیگر بلاد، در مکتب 33

اهلیت تربیت شده و به فعالیت علمی و دینی و پاسداری از این 33

مکتب مشغولند. 33

نام بهشتیان و جهنمیان در کف دست رسول خدا! 33

اسم اعظم در نزد رسول خداست! 34

علی، آغاز کننده علم! 34

قائم (ع) از مافی الضمیر مطلع است؟ 34

علم به ارحام! 35

چند داستان از صحبت کردن امامان (ع) به زبانهای مختلف! 35

علم تا قیامت! 37

علم مهدی (ع) 38

کتاب فاطمه (س) 39

تعجب عمر از علم علی (ع) 39

ده جزء علم نزد کیست؟ 40

تعداد مورچگان 40

آشنایی به راههای آسمان 40

خبر رحلت جابر 40

علم امام صادق (ع) 41

همه چیز را می دانست! 41

پرسیدن سی هزار سؤال 41

عبادت اهل بیت (ع) 43

نماز رسول خدا (ص) 43

الله اکبر وذو الملكوت والجبروت والكبرياء والعظمة. 43

سبحان ربی العظیم. سبحان ربی العظیم. 43

لربی الحمد. لربی الحمد. 43

سبحان ربی الاعلی. سبحان ربی الاعلی. 44

رب اغفر لی. رب اغفر لی. 44

عبادت علی (ع) 44

عبادت فاطمه (س) 45

پیامبر اسلام (ص): 45

عبادت امام حسن (ع) 45

عبادت امام حسین (ع) 46

عبادت امام سجاده (ع) 46

عبادت امام باقر (ع) 47

عبادت امام صادق (ع) 48

عبادت امام کاظم (ع) 48

عبادت امام رضا (ع) 49

عبادت امام جواد 50

عبادت امام هادی 50

عبادت امام عسکری (ع) 50

نقل شده که: 50

مکارم اخلاق 52

«أَنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» تو اخلاقت عظیم است. 52

وفداکاری و ایثار، قناعت و زهد، راستگوئی، غیرت، عدالت و... کسی به 52

از همه کس، حکیمتر و داناتر و بردبارتر و شجاعت‌تر و عادل‌تر 52

بود. هرگز دستش به نامحرم نرسید و سخاوتمندترین مردم بود. 52

هرگز پولی نزد او نماند و بر زمین می‌نشست و بر زمین غذا 52

می‌خورد و بر زمین می‌خوابید و نعلین و لباس خود را پینه و 52

وصله می‌کرد. 52

در خانه را خود می‌گشود و گوسفند را خود می‌دوشید و پای 52

شتر را خود می‌بست و چون خدمتکار از گردانیدن آسیاب 52

خسته می‌شد، خود می‌گرداند و آب وضو را بدست خود 52

حاضر می‌کرد و پیوسته سرش در زیر بود و در حضور مردم 52

تکیه نمی‌کرد و اهل و عیال خود را خدمت می‌کرد و هرگز آروغ 53

نزد و هر که او را به مهمانی دعوت می‌کرد، قبول می‌نمود و زیاد 53

نگاه به صورت مردم نمی‌کرد و هرگز برای دنیا بخشم نمی‌آمد 53

و برای خدا غضب می‌کرد و گاه از گرسنگی سنگ به شکم 53

می‌بست. هر چه (سرسفره) حاضر می‌کردند میل می‌کرد 53

و انگشت نقره در انگشت کوچک دست راست می‌نمود. خربزه 53

را دوست داشت و هنگام وضو مسواک می‌نمود و ادب هر کس 53

را رعایت می‌فرمود. و عذر هر که عذر می‌آورد، قبول می‌نمود 53

و تبسم بسیار می‌کرد ولی هرگز صدای خنده‌اش بلند نمی‌شد 53

و هرگز کسی را دشنام نداد و هرگز خدمتکاران خود را نفرین 53

نکرد و بد را بخوب جواب می‌داد و ابتدا به سلام و دست دادن 53

می‌نمود و در هر مجلسی یاد خدا می‌کرد. «حیوة القلوب» 53

انس بن مالک درباره حضرت رسول (ص) می‌گوید: 53

- پیامبر به عیادت مریض می‌رفت. در تشییع جنازه شرکت 53
- می‌نمود و حتی دعوت یک غلام را قبول می‌کرد. 53
- در جنگ خیبر درحالی‌که بر الاغی سوار بود، به مردم حتی زنان 53
- و کودکان سلام می‌نمود. 53
- من ده سال خدمتکار حضرت بودم، در این مدت همیشه بوی 53
- عطر حضرت به مشامم می‌رسید. و بویی خوشتر از او به مشامم 53
- نرسیده است. وقتی با شخصی دست می‌داد تا او دستش را 53
- نمی‌کشید، حضرت دستش را نمی‌کشید. و تا او ایستاده 53
- بود، حضرت هم می‌ایستاد و هرگز در مقابل کسی، پایش را دراز 53
- ننمود. هرگاه شخصی را سه روز نمی‌دید، احوالش را جویا 54
- می‌شد. اگر می‌گفتند به سفر رفته است، برایش دعا می‌کرد و اگر 54
- می‌گفتند مریض است. به عیادتش می‌رفت. و اگر می‌گفتند 54
- در خانه است، بدیدارش می‌رفت. «زندگانی پیامبر اسلام» 54
- ابوسفیان، چهار نفر از مشرکین را برای ترور پیامبر به مدینه 54
- شخصیت علی (ع) از زبان معاویه! 54
- دیدار راهب با علی (ع) 55
- غذای علی (ع) 56
- زهد علی (ع) 57
- شجاعت علی (ع) 58
- شجاعت امام حسین (ع) 59
- امامان مورد احضار ستمگران 60
- کمک در نیمه‌های شب 61
- بردباری و صبر و تواضع اهل بیت (ع) 68
- خنده و ترس 69
- جواب ناسزا 69
- آزادی در مقابل شکستن سر امام! 70
- امام به او نگاهی کرد و گفت: والکاظمین الغیظ! والعافین عن 70

الناس! امام فرمود: تورا بخشیدم. او گفت: والله يُحبّ المحسنين! امام 70

عفو در مقابل دشنام! 70

هدایت با برخورد خوب 71

حالات امام رضا (ع) 71

معجزات و کرامات اهل بیت (ع) 73

زنده شدن دو کودک سربریده 73

سالم شدن چشم معیوب! 74

حفظ کلّ قرآن در یک لحظه 74

زنده شدن سام! 75

اشهد أن لا إله إلا الله وأنّ محمّداً رسول الله سيد المرسلين وأنّك 75

علیّ وصیّ محمّد سید الوصیین وانا سام بن نوح! 76

عروسی یهودیان! 76

کعبه در هوا 76

نشان دادن علی (ع) بعد از شهادت 77

«ولا تقولوا لمن يُقتل فی سبیل الله امواتاً بل احياء ولكن 77

لا تشعرون» بقره 78 154

زنده شدن پیرزن! 78

باحال جنابت پیش امام رفت! 79

حجر الاسود به صدا درآمد! 79

باران ناگهانی! 81

خبر داشتن از کار پنهانی! 82

جابر و ملکوت آسمانها 82

جسارت به مادر 83

زنده شدن پرندگان ذبح شده! 84

ابراهیم (ع) فرموده است: («خُذ اربعه من الطیر فصُرهنّ الیک ثم 84

اجعل علی کلّ جبلٍ منهنّ جزءاً» یعنی: چهار پرنده را ذبح کرده 84

مرگ زندانیان! 84

شیطنة نیشابوری 86

اسم فرزندان را عمر بگذار! 87

ترور دشنام دهنده 88

«بسم الله الرحمن الرحيم به حق من بر تو که کاری به اخرس 88

نداشته باش. خدایتعالی 'مرا از هر گزندى حفظ می 88

نماید.» منتهی الامال ج 2 ص 277» 88

زیارت کوفه ومدینه در یکشب 89

بدن پاره پاره! 90

نصف شدن نگین 91

سخن گفتن به هفتاد و سه زبان 92

توبه سید! 92

سفر امام عسگری به گرگان 94

سوراخ کردن زبان 95

صفین و سربریده 96

سلام بر چهارده معصوم (ع) 98